پنجاه و پنجمین نشست سراسری جنبش عدالتخواه دانشجویی

یادبود امام مستضعفان شهید سیدعلی حسینی خامنه‌ای

منبع آزمون: جزوه‌ی
«خونخواهی؛ قصاص یا انتقام»



۲ تا ۶ شهریورماه ۱۴۰۵

مشهد مقدس

شرکت در آزمون و ثبت نام

ویژهٔ دانشجویان

پشتیبانی نشست در پیام‌رسان‌ها

NESHAST55 _ ADMIN

Edalatkhahi

بسم الله الرحمن الرحیم

بستهٔ محتوایی «**باید برخاست**»

ویژهٔ مراسم تشییع آقای شهید

قصاص یا انتقام؟!

(بررسی ابعاد قصاص و انتقام خون امام‌حسین و ابناء الحسین؟عهم؟)

کاری از:

استاد محسن قنبریان

تدوین:

مؤسسه فرهنگی هنری محتوای نقطه‌زن

مجلس اول

شام غریبان

- ❖شبی که تاریخ، رنگ خون گرفت
- ❖ولایت؛ پیوستگی به خدا و مردم
- ❖دردی که به عشق می‌ارزد؛ «روایتِ رُمَیله و امام»
- ❖یک خون، دو حساب؛ «قصاص تمام شد، انتقام ماند»
- ❖اگر قصاص شد، چرا هنوز یا لثارات الحسین؟
- ❖انتقام؛ خونی که خدا طالب آن است
- ❖تفاهم‌نامه یا فراموش‌نامه؟«خونِ شهیدان، در تفاهم‌نامه نمی‌گنجد»
- ❖خدا اعلام آمادگی کرده؛ ما انصراف ندهیم
- ❖انتقام؛ حرمتِ سفیر و حکومت؛ «یک سفیر کشته شد؛ یک لشکر به پا خاست»

❖ **انتقامِ آقا، پایگاه نظامی نیست؛ رفتنِ آمریکاست**
❖ **طلب ثار؛ ذخیره‌ی یاریِ ولیّ**
❖ **بین ای کاش و آرزو، شیعه ساخته می‌شود**
❖ **وفا کردم یا اباعبدالله؟**

شبی که تاریخ، رنگ خون گرفت

شام غریبان ساعت بسیار سختی است برای سخنرانی‌کردن، مخصوصاً اگر شروع بحثی باشد که آدم بخواهد طرح بحث کند؛ با حال مخاطبین که شدت عذاب و ناراحتی‌شان هست، خیلی کار سختی است. ازاین‌حیث، من از همین لحظه‌ای که در آن هستیم شروع می‌کنم و سعی می‌کنم صورت بحث را معلوم کنم تا دو شب دیگر، اگر توفیق باشد، به یک جمع‌بندی برسانیم.

این ساعت‌هایی که ما کنار هم هستیم، مغرب عاشورا، لحظهٔ ثاراللهی اباعبدالله الحسین؟ع؟ است. یعنی یکی دو ساعت پیش، به آن شکلی که مقتل‌خوانان برایتان خواندند، ایشان به شهادت رسیدند و این لقب باعظمت «ثاراللهی» در این فضا و در این شمایل برای او تثبیت شد. دقیقاً ثاراللهی که می‌گویند، در لحظهٔ این سه ساعت بود که در قتلگاه شکل گرفت. از لحظهٔ تولد و در حین حرکت، اگر کسی او را خطاب می‌کرد «ثارَ اللَّهِ وَ ابْنَ ثارِهِ» باز به قرینهٔ عصر عاشورا گفته. قبلش خیلی سراغ ندارم کسی این اسم را گفته باشد. در همین سه ساعت، این نقاشی، نقاشی شده و این صفت شکل‌گرفته است. البته از حوالی ظهر، شمایل مبارک خودش را هی تشبّه به خون خدایی داده. در کنار فرزند عزیزش. در بعضی نقل‌ها برای خون علی‌اصغر است، در بعضی نقل‌ها برای خون علی‌اکبر؟عهما؟ که حضرت خون آن‌ها را به سروصورت خودش مالید و کلاً صورت خود را خونین کرد. یک جایی که قطعی‌تر است، قبل از لحظهٔ شهادت، تقریباً همه نقل کردند که مثل اولی نیست که در آن اختلافی باشد. لحظه‌ای است که تیر سه شعبه به سینهٔ مبارکش خورد، همان تیری که موجب سقوطشان از اسب شد. آنجا هم نوشتند مشت‌های خودش را از خون پر کرد و تمام سروصورت خودش را خونین کرد که خب شمایل خاصی می‌شود دیگر. کسی این‌جوری بخواهد بقیهٔ صحنه را ادامه بدهد، دارد با این نمایه یک حرفی می‌زند به مخاطب خودش، یک تصویری از خودش می‌گذارد. این صدا در کنار این تصویر شنیده شد که وجود نازنینش فرمود: «خضاب کردم سروصورت خودم را به خونم و همین‌جور می‌خواهم جدم رسول‌الله را ملاقات کنم و شکایت این قوم را این‌جوری ببرم».

بعد که دیگر در آن قتل عجیب صبر که سه ساعت کشتن طول کشیده ــ تعمداً برای اذیت‌کردن مولا، تعمداً برای آسیب بیشتر زدن، و الا کشتن آدمی که این‌همه جراحت دارد

وقتی نمی‌گیرد ــ تعمد داشتند که درد بیشتری بر حضرت وارد کنند. خلاصه که ما الان در لحظهٔ ثاراللهی حضرتیم و از دست دادن این لحظه حیف است، ولو این مفاهیم را ما خوب نمی‌توانیم برسانیم و زبان مثل من خیلی الکن است.

ولایت؛ پیوستگی به خدا و مردم

در خطبهٔ یک‌صد و پنجم نهج‌البلاغه، امیرالمؤمنین؟ع؟ یک قاعدهٔ کلی دربارهٔ اهل‌بیت و اولیای برتر خدای متعال می‌گوید که اباعبدالله الحسین؟ع؟ یکی از اشرف و بزرگ‌ترین آن‌هاست. می‌فرماید: «إِنَّ الثَّائِرَ فِی دِمَائِنَا کَالْحَاکِمِ فِی حَقِّ نَفْسِهِ وَ هُوَ اللَّهُ»؛ خون‌خواه ما مثل کسی که دربارهٔ خودش حکم می‌کند. یعنی اگر کسی مثلاً رئیس قبیله‌ای، فرزندش را بکشند، ثائر و خون‌خواه می‌شود؛ یعنی بر خون فرزندش کوتاه نمی‌آید تا این خون‌خواهی را انجام دهد. می‌فرماید خون‌خواه ما هم مثل کسی است که حاکم بر خون‌خواهی خودش است؛ انگار خون خودش را ریختند. و خون‌خواه اصلی«هُوَ اللَّهُ»؛ او خداست. او جسم نیست، او ماده نیست، او انسانی در کنار انسان‌ها نیست، او کشته نمی‌شود. اما در مورد رابطهٔ ولایی یک نکته مهم اشاره کنیم؛ اصلاً ولایت یعنی چسبیدگی، پیوستگی. ما ولیّ خدا را در فرهنگ امیرالمؤمنین و اولاد طاهرینش یک‌جور یاد گرفتیم که ولیّ سلطان نیست، ولیّ رئیس‌جمهور نیست، ولیّ حاکم نیست، ولیّ مَلک نیست، ولیّ پادشاه نیست، ولیّ امپراتور نیست. همهٔ این کلمات نارس‌اند. ولیّ، ولیّ است؛ چسبیده است، پیوسته است به چه؟ آن طرف به خدایش، این‌طرف به مردمش. از جنس مردمش است، پیوسته به مردمش است. زیر همان آسمان حقوقی و اخلاقی با مردمش زندگی می‌کند. نان جو می‌خورد تا مطمئن باشد همهٔ مردمش نان گندم می‌خورند. پایینِ پایین می‌نشیند. از آن طرف هم

چسبیده به پروردگارش و مظهر همهٔ اسمای حسنای الهی است. علم در اوست، قدرت در اوست، اراده در اوست. خدا با او می‌بیند، خدا با او می‌شنود. صدای مظلومان به‌وسیلهٔ او شنیده می‌شود از سوی خدای متعال. اُذُن الله و همهٔ این‌هایی که می‌شنوی، عین‌الله و این چسبیدگی‌اش به خدای متعال یعنی ولیّ. یک موجود بی‌نظیری است. فکر نکنید کوچکش کنیم و بگوییم حاکم. خب هر حکومتی، هر جای دنیا یک حاکمی دارد، ما هم حاکم داریم، حاکم ما معصوم است. نه؛ حاکم مفهوم رسایی نیست. اسمش هم روی آن است دیگر؛ حاکم، پس لابد بقیه محکوم‌اند؛ رئیس، پس بقیه مرئوس‌اند. پس ولی غیر از این هاست و بسیار بالا و والاست.

دردی که به عشق می‌ارزد؛

«روایتِ رُمَیله و امام»

نمی‌دانم بعضی‌هایتان شاید امروز از شدت بیداری دیشب و از عزاداری امروز، الان سردرد داشته باشید یا اصلاً سردردهای دیگر هم داشته باشید، نه برای شدت عزای اباعبدالله. این روایت را تحویل بگیرید، هم اجرایی باشد برای عزاداری امروزتان، هم عواطفتان نسبت به این ذوات مقدس بیشتر شود.

رُمَیله می‌گوید: من وارد مسجد کوفه شدم تا یک روز جمعه‌ای خطبه‌های حضرت امیر را بشنوم. آن روز خیلی سرم درد می‌کرد. قبل از اینکه از خانه خارج شوم با خودم می‌گفتم بروم یا نروم؟ بعد گفتم بروم، حیف است علی؟ع؟ خطبه بخواند و من خانه بنشینم. همین‌طور آمدم، کنار ستونی عقب مسجد نشستم، تکیه زدم. آقا خطبه خواند، نماز خواند. بعد که خواست تشریف ببرد، دوباره گفتم خب زودتر بروم دیگر. خطبه هم شنیدم. دل عاشق

این‌جور است. گفت: حالا تا اینجا آمدی، برو آن جلو که در کوچه می‌ایستند، آقا رد می‌شود، هر کسی حاجتی دارد، تو هم برو بایست، ببین و بعد برو. رفتم در آن خروجی‌ای که حضرت خارج می‌شد و مردم دو طرف می‌ایستادند. هر کسی عرضی داشت، حاجتی داشت، می‌گفت و سوال میپرسید. من ایستادم، نفر قبلی‌ام درخواستی داشت. قبل‌از آنکه به من برسد، حضرت این صورت مبارکشان را برگرداندند و من را دیدند. قبل از اینکه من چیزی بگویم، حضرت فرمودند: «رمیله، سرت چطوره؟». گفتم: «آقا یعنی شما می‌دانید من سرم درد می‌کند؟» فرمود: «بله، ما با مریضی شیعیانمان مریض می‌شویم، درد آن‌ها درد ماست.» این معنای واقعی ولی است. نکته مهم این است که چون سعهٔ وجودی ولی خدا بزرگ است، این دردها زمینش نمی‌زند. به این معنا نیست که به او هیچ چیزی نمی‌رسد، بلکه درد به او می‌رسد، همهٔ دردهای مادی ما، بلکه حتی به لحاظ مادی هم ممکن است برسد.

یک‌وقت یک کسی آمد پیش امام‌کاظم؟ع؟ ، گفت: یازده ماه در تب می‌سوزم. دعای «اللهم کن لولیک... حافظاً» که می‌خوانیم؛ یعنی مریض می‌شوند از مریضی ما، از ابتلائات ما اثر تحمل می‌کنند. حالا آنجا بعداً راوی یک چیزی از امام‌صادق پدر بزرگوارش نقل کرد و امام‌کاظم؟ع؟ خودش می‌دانست. شما هم وقتی تب داشتید، این کار را بکنید، بد نیست. حالا نمی‌گویم دکتر نروید. این لباس‌ها را عوض می‌کرد، خیس می‌کرد و عوض می‌کرد. هر باری که عوض می‌کرد، «یا فاطمه اغیثینی» می‌گفت، یک‌جور با تب خودش مواجهه می‌کرد. خب پس ولایت یک چنین چیزی است.

یک خون، دو حساب؛

«قصاص تمام شد، انتقام ماند»

ما دربارۀ امیرالمؤمنین و دربارۀ سید مظلومان این تعبیر «ثارالله» را داریم. در زیارت عاشورا هم می‌خوانید: «ثارَ اللَّهِ وَ ابْنَ ثارِهِ». پدرت ثارالله بود، خودت هم ثارالله هستی. ثارالله یعنی چه؟ «إِنَّ الثَّائِرَ فِی دِمَائِنَا کَالْحَاکِمِ فِی حَقِّ نَفْسِهِ وَ هُوَ اللَّهُ». خون‌خواهی وقتی است که مال خدا باشد. از این لحظه‌ای که من و شما در آن هستیم و این تمثال عجیب برای اباعبدالله منعقد شد که لحظۀ ثاراللهی است، دیگر قیام‌های «یا لثارات الحسین» شروع شده. اول توابین، بعد مختار، همین‌طور تا قیام آخر که حضرت مهدی؟ عج؟ است.

حالا بحثم را بگیرید: ثارات چیست برای حسین‌بن‌علی؟ نمی‌خواهم بیشتر از این وارد مفاهیم عرفانی‌اش بشوم. ثارات چیست؟ قصاص است که قرآن گفته: یک جان در مقابل یک جان؟ یک قاتلی بوده یا قاتلانی بودند دسته‌جمعی کشتند. جانی را گرفته‌اند، باید جانی را پس بدهند یا همه‌شان چون شراکت بالسویه داشتند، همه‌شان کشته شوند. حکم اسلام است، حکم حقوقی است. «النفس بالنفس». جانی در مقابل جان. این کلمه ثارالله در مورد قصاص است، یا بیشتر از قصاص؟ بگذارید ما هم اسمش را بگذاریم انتقام. خواستید کلمۀ دیگری بگویید. این‌ها را مساوی هم نگیرید. چون واقعاً در روایات با معماهایی مواجهیم. قصاص، کشتن خود آن قاتل یا قاتلان است؛ انتقام، چیز بیشتر از این‌هاست.

اگر قصاص شد، چرا هنوز یا لثارات الحسین؟

بپرسید از خودتان: مختار که قصاص کرد، ظالمان کربلا را گرفت و همه‌شان را کشت. این دین، این علی، این حسین که شما می‌شناسید، دربارۀ حکم اسلام برای خودشان تبعیض قائل نیستند که بگویند قاتل شما یک‌بار کشته می‌شود؛ ولی قاتل ما صدبار کشته بشود. خود حضرت امیر؟ع؟ هم دربارۀ ابن‌ملجم وقتی وصیت کرد که در نهج‌البلاغه هست، گفت:

«اگر بخاطر من است که ببخشید. اگر هم خواستید قصاص کنید، یک ضربه در مقابل یک ضربه.» قرآن گفته «النفس بالنفس». خود حضرت امیر ؟ع؟ دربارۀ قاتل خودش این‌جور گفته، دیگر ابن‌ملجم را زنده نمی‌کنند تا دوباره او را بکشند. پس اگر قصاص شده، چرا پرچم «یا لثارات الحسین» تمام نشده؟ مختار که آمد و آن جنایتکاران را کشت. تازه من و شما می‌گوییم پرچم امام‌زمان هم «یا لثارات الحسین» است. آقا قرار است چه کسی را بکشد دیگر؟ این‌ها را زنده می‌کند دوباره می‌کشد؟ هیچ روایتی هم نمی‌گوید دوباره این‌ها را زنده می‌کند و می‌کشد. اگر یک‌وقت قاتلان مادرش زهرا را قصاص کند، به‌خاطر این است که آن‌ها قصاص نشده رفتند. اما قاتلان اباعبدالله را هیچ جا نداریم که دوباره عمر سعد را زنده می‌کند، شمر را زنده می‌کند، خولی و حرمله را زنده می‌کند و دوباره می‌کشد. پس «یا لثارات الحسین» یعنی چه؟ انگار پای یک مفهوم دیگر هم در میان است. انگار یک چیزی بیشتر از قصاص هم هست. هم قصاص داریم که برای هر مسلمانی، کوچک یا بزرگش، هر انسانی کشته شد، در مقابلش باید حساب پس بدهند. اگر خطئی است، دیه؛ اگر عمدی است، قصاص. این حکمی است که خدای متعال تشریع کرده برای احترام به جان انسان‌ها. دربارۀ اباعبدالله انجام شده، اما خب بیشترش چیست؟ چرا بعدش ول کن نیستیم و هنوز هم «یا لثارات الحسین» می‌گوییم؟ اصلاً بیشتر به شما بگویم: آیۀ قصاص، آیۀ یک‌صد و هفتاد و هشت سورۀ بقره است. آیۀ قصاص اصلاً آمد که در پاسخ به یک خون ریخته‌شده، تعدی نشود، تجاوز نشود، زیاد خون ریخته نشود. در عرف جاهلی این‌طور بود که اگر یک کسی از یک قبیله‌ای کشته می‌شد، آن‌ها می‌رفتند به جنگ آن قبیله و می‌کشتند تا راضی شوند. آیۀ قصاص اصلاً آمد که خون بیشتر ریخته نشود، گفت یک جان در مقابل یک جان. چرا می‌خواهی قبیله را نابود کنی؟ عجب! اگر این است که باید با قصاص، کار اباعبدالله

تمام بشود دیگر، حرف از خون‌خواهی نزن، چون اصلاً آیهٔ قصاص برای این کارها آمده و آن‌ها این ذوات مقدس که قرآن را محققش کنند، نه قرآن را نقضش کنند، نه خودشان مورد نقض قرآن بشوند. جان مبارکش را گذاشته که قرآن بماند، قرآن محقق بشود، احکام الهی محقق بشود در جامعه. حالا خودش بیاید یک کاری بکند که نقض بشود؟ می‌خواهم معما را فعلاً بزرگش کنم. جواب چیست؟

انتقام؛ خونی که خدا طالب آن است

جواب این است که دربارهٔ خود امیرالمؤمنین خودش وصیت کرده ابن‌ملجم را یک ضربه بزنید، «النفس بالنفس»؛ اما همان روز به بعد، در دورهٔ ائمهٔ بعد، به‌اصطلاح زیارت‌نامه‌هایی که برایش صادر شده، در زیارتنامه برای امیرالمؤمنین می‌خوانیم: «اَشْهَدُ اَنَّ اللّهَ تَعالَی الطّالِبُ بِثَأْرِکَ». خدای متعال طالب ثار توست. انگار یک چیز دیگر هم هست. قصاص غیر از انتقام است. انتقام و خون‌خواهی یک مسئلهٔ دیگر است و ثارالحسین وقتی تو می‌خواهی خون‌خواه حسین بشوی، منظور دوباره کشتن قاتلانش نیست. آن قاتلان یک‌بار مجازات شدند. هم خلاف احکام تشریعی خداست، هم در احکام تکوینی خدا و در عالم رجعت و امثال این‌ها ما خبری نداریم که این‌ها دوباره زنده بشوند و دوباره کشته بشوند. بگویم اگر هم باشد، دربارهٔ قاتلانی است که قصاص نشدند و رفتند. دربارهٔ این‌هایی که یک‌بار قصاص شدند، نیست.

خدای متعال راضی به خون بیشتر ریخته‌شدن نیست. در قتل عمد گفته قصاص، نه در هر قتلی. در قتل خطئی گفت دیه. در قتل شبه‌عمد هم نمی‌گوید قصاص. عمد اگر حاصل شد، حالا آن عمد یک تجاوز باشد، بیاید خودش اعتراف کند، از قبلش اعلام کند، بعدش

اعمال کند، بعدش تفاخر کند، سر این قصاص‌ها کوتاه بیایی، دنیا روی آرامش نمی‌بیند، چنان‌که آیه هم می‌فرماید: «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ».[1] زندگی بقیه منوط به قصاص این جانیان است. کسی که جانی شده، کسی که راحت خون می‌ریزد، چه چاقوکش محله باشد، صد برابر و میلیون‌برابرش چاقوکش دنیا باشد، بفرستد و راحت اعلام کند و بکشد، و این را کوتاه بیایی، این را بخواهی؟

تفاهم‌نامه یا فراموش‌نامه؟

«خونِ شهیدان، در تفاهم‌نامه نمی‌گنجد»

بنده گلایه‌ای کنم از تفاهم‌نامه. می‌دانم سخت است. تو وقتی رفتی نشستی سر میز مذاکره با آمریکا، به‌خصوص وقتی ده تا حقت را، ده تا حق اساسی را ملت ایران شعار کرده بودند، تو شورای امنیت ملی هم بیانیه‌اش آمد. این ده تا را، ده تا تخم‌مرغ فرض کنیم، ده تا چیزی که می‌خواهیم بگیریم. تو وقتی ده تایش را گذاشتی تو سبد مذاکره با آمریکا، واضح است نمی‌توانی ده تا را بگیری و هیچی ندهی. هر کسی دو کلاس سواد داشته باشد می‌داند این نشدنی است که تو ده تا حق مسلم از او بگیری و هیچی به او ندهی. ابرقدرت دنیا هم هست، به‌زور هم اینجا ایستاده. پس حتماً یا بعضی‌اش را به تو نمی‌دهد، یا یک چیزهای بزرگ‌تری ازت می‌گیرد. اگر یک پولی قرار است آزاد کنی، یک چیز بزرگ ازت می‌گیرد. بُرد

---

۱. بقره، ۱۷۹.

– بُرد اصلاً یعنی همین. حالا اشکال کلی من که این است که این‌جور رفتن چیزی در نمی‌آید. حالا نمی‌خواهم خیلی وارد این بحثم، این نیست الان. گلایهٔ بنده این است که توی همین فازی که رفتید ــ که من تو خود این فاز رفتن می‌گویم نمی‌توانید حقوق ملت ایران را استیفا کنید ــ این‌جوری نمی‌شود حقوق گرفت. یک راه دیگری هم می‌تواند باشد که جداگانه باید درباره‌اش حرف بزنیم. حالا من یک دهه حرف زدم، دههٔ اول محرم. باشه، رفتید. الان با همین طرفی که با شما در جنگ است تفاهم‌نامه امضا کنید. با زبردستی‌های دیپلماتیک می‌توانید دست‌کم قصاص را مسکوت بگذارید. خیلی تلاش می‌کنم شام عاشورا و منبر رسول‌الله، سخن به انصاف و به احتیاط بگویم، هی تیز نکنم. یک چیزی که انگار او را درک نکنم، مشکلات را درک نکنم. هنر دیپلماسی اقلاً این است که تو بتوانی یک چیزی که برای ملتت خیلی ضروری است، بلکه برای حیات بشریت و این منطقه ضروری است، تو باید یک‌جوری انجامش بدهی، یا تو یا مسلمانان دنیا، یک کسی باید این کار را بکند. قصاص باید صورت بگیرد. اگر دادگاه‌های بین‌المللی می‌توانند انجام بدهند بهتر است که آن‌ها انجام بدهند، ولی می‌بینید که نمی‌دهند. اگر نه یک‌جور دیگر، اقلاً وقتی تفاهم‌نامه می‌نویسی، یا بعداً می‌خواهی توافق نهایی‌اش کنی، این تکه را مسکوت بگذار. از عبارت‌هایی استفاده کن که راهش را نبندی.

عزیزانم، خیلی‌هایتان ممکن است حقوق خوانده باشید، فقه خوانده باشید. یک‌بار دیگر تفاهم‌نامه را بخوانید، مثلاً بند یک و بند دو را ببینید. به نظر من می‌آید مسکوت هم نگذاشته. ببین چقدر من حزب‌اللهی خوبی هستم، به جایی که رگ گردنم، البته شاید یک‌خرده بی‌غیرت، رگ گردنم باد کند. عصر عاشورا بایستم بگویم: اصلاً چرا ننوشتی توش «من باید جانی را قصاص کنم»؟ تا آن وقت یک درس‌خواندهٔ وزارت مثلاً سیاست خارجی

پاشد بگوید: «آقا بیانیه نیست، یک تفاهم‌نامه است، هر چه تو دلت خواست توش نوشته نمی‌شود.» می‌گویم: باشه، آن را نمی‌گویم. یک‌جوری بنویس که مسکوت بگذاری‌اش. آن‌هایی که اهل‌فن هستند می‌دانند چطور. آن‌ها آن ور که خریط این کار هستند، یک‌جور عبارت دوپهلو می‌گذارند که مسکوت بگذارد، یکی از ورودهای خودش را که هر وقت ورود کرد، هم خلاف آن تلقی نشود. اما تو چطور نوشتی؟ تو نوشتی: «تعهد به آغازنکردن جنگ و عملیات نظامی طرفین تعهد کنند». ما چند هزار بار به آن‌ها حمله کردیم؟ ما هشتاد و هشت، نود و هشت، یک هزار و چهارصد و یک، هزار و چهارصد و چهار در آمریکا فتنه درست کردیم، آشوب درست کردیم. الان باید تعهد بدهیم دیگر نمی‌کنیم؟ بابا! هر چه بوده، او به ما حمله کرده، ما که قربانی بودیم همیشه. بعد من و او بالسویه تعهد کنیم؟ از من خون‌هایی ریخته شده، ماکان هیچی ازش نمانده. یک بچهٔ من نیستش اصلاً روی زمین هیچی ازش نیست. آن هم هواپیمای مسافری مانده، آن هم قبلی‌اش است، آن هم قبلی‌اش است. هر چه بروی خون‌هایی ریخته شده که قصاصی نشده، کسی. تو بیایی تعهد کنی که من کوچک و بزرگ هیچ عملیات نظامی علیه تو انجام نمی‌دهم؟ مسکوت نگذاشتی قصاص را، بستی‌اش اصلاً. من قطعاً قصاص نمی‌کنم، چون قصاص که جز این نیست که اسرائیل خودش برود بزند، یا سحرش کنی از اینجا جادوگر بگیری، شب بکشندش و خب قصاص آخرش باید یک کسی برود بکشدش دیگر.

بند دو هم نوشته: «احترام به حاکمیت و تمامیت ارضی و عدم مداخله در امور داخلی.» همان نکته‌ای که گفتم، انگار چپ و راست هر روز ما آنجا فتنه درست می‌کردیم، الان تعهد بدهیم که دیگر نمی‌کنیم. ما این‌قدر کشور خوبی هستیم، این‌قدر آرامیم، این‌قدر نرمالیم. ما هنوز یک فتنهٔ ثبت‌شده در اسرائیل که همسایگی‌اش نزدیک‌تر است تا آمریکا، انجام

ندادیم، نتوانستیم، نشده، نخواستیم. خود اسرائیلی‌ها هم یکی را گردن نگرفتند که فلان ناآرامی مدنی کار ایرانی‌ها بوده. نبوده. ولی او راحت می‌آید تو تلویزیون می‌گوید: «ما فرستادیم افسرهای خودمان را تو ایران، افسرهای موساد بودند، کار را هدایت می‌کردند.» او هنوز تعهد نداده. خنده‌دارش این است. جانی‌ای که در من دارد عملیات سرّی انجام می‌دهد، هیچ تعهدی به هیچ جا نداده است. آیا در درون کشور من که فتنه ایجاد می‌کند، من هم در آن جایی که شده کشور او، داخلش با نیروهای خودش، با مردم خودش؟

مثل این که قصاص شهید سلیمانی هنوز نگرفتیم. اشکال ندارد، عقب بیفتد، پیگیرش باید باشیم. حمزهٔ سیدالشهدا هم در احد شهید شد، ولی خون‌خواهی‌اش و جواب خون‌خواهی‌اش، فتح مکه بود، سال هشتم اتفاق افتاد. مهم پیگیری و کوتاه‌نیامدن سر این مسئله است که ان‌شاءالله غیورتر از من، مسئولینمان هم هستند.

ولی کفر نیست، آقا! این آیه قرآن نیست، جبرائیل نیاوردش. دو نفر با هم نوشتند که یک طرفش قطعاً کافر و فاسق. با هم گفت‌وگو کردند. یک‌خرده سر کلمات این تأمل کنی که بگویی: «این کلمه می‌توانست مسکوت بگذارد» احیاناً این کفری نیست، این تکذیب قرآن نیست که کسی را برآشوبد که «آخ! چه داری می‌گویی؟ قرآن را داری تکذیب می‌کنی!» یک مؤمنی این‌ور بوده، یک کافری آن‌ور بوده، نتیجه شده این تفاهم‌نامه. این تفاهم‌نامه را می‌شود نقد کرد، فکر می‌کنم. بی‌ادبی هم نکردم.

خدا اعلام آمادگی کرده؛ ما انصراف ندهیم

خب، آیهٔ آن را هم بخوانم. آیهٔ قشنگی در سورهٔ روم هست. خدای متعال می‌فرماید: «فَانْتَقَمْنَا مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا ۖ وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ».[۲] ارادهٔ تشریعی و ارادهٔ تکوینی خدای متعال بر انتقام گرفتن از مجرمان است و یک حقّی گردن منِ خداست که مؤمنین را یاری بکنم. هر کسی همین در حد دبیرستان عربی بلد باشد می‌داند «نَصْر» مقابل «حَرْب» است. در حرب است که نصر مطرح است. نصر مؤمنین یعنی همین‌جا که درگیرند، برای انتقام گرفتن از مجرمان، یک حقّی گردن منِ خداست که این‌ها را یاری بکنم. خدا اعلام آمادگی کرده است. یک‌وقت ما انصراف ندهیم. یک‌وقت نگوییم: «حالا بگذار، یک مسئله‌های مهم‌تری داریم.» مسئلهٔ قصاص، مسئلهٔ فرداست، مسئلهٔ دیروز نیست که حالا یک خونی ریخته شده، هی تو می‌خواهی سر دیروز بمانی، ما الان امروزمان این است، فردایمان این است. این کار را نکنید. هیچ جانی امنیت ندارد. انتقام نگیرید، قصاص نکنید، طراحی پیگیر برای این نداشته باشید، سید مجتبی و رهبرانتان همیشه باید پنهان باشند. یک قصاص شد، یک انتقام.

برگردیم سر خود حسین‌بن‌علی که دیگر آنجا با کسی دعوا نداریم. بله، یک قصاص داریم که مختار انجام داد، ولی انگار یک چیز دیگر هم داریم که امام‌زمان قرار است انجام بدهد، درحالی‌که می‌دانیم قصاص را دو بار انجام نمی‌دهد. مفهوم دیگری متولد می‌شود به نام «ثار» و «خون‌خواهی».

باید با من همراه باشید، چون وقت هم زیاد نیست. این بحث در سه شب کامل می‌شود؛ کسی با امشب قضاوتش را نهایی نکند. می‌پرسی: الان فقط مفهومش متولد شد که انتقام یک چیز غیر از قصاص است. انتقام کی؟ هر کسی کشته شد یک قصاص دارد، یک انتقام

---

۲ . روم، ۴۷.

دارد؟ بعداً به شما خواهم گفت: نه، بعضی‌ها فقط قصاص دارند. قرار باشد هر کسی را در کوچه بکشند، یک قصاص داشته باشد، یک خون‌خواهی هم داشته باشد، اصلاً چرا آیهٔ قصاص آمد؟ آیهٔ قصاص آمد که همین خون‌خواهی‌های زیاد از حد را ببندد، ولی توضیحش بعداً می‌آید.

انتقام؛ حرمتِ سفیر و حکومت

«**یک سفیر کشته شد؛ یک لشکر به پا خاست**»

پس انتقام کی؟ هر کسی انتقام ندارد، ولی هر کسی قصاص دارد. هر مسلمانی قصاص دارد، باید مقابلش قصاص شود طرف مقابل، الا اینکه صاحب دم رضایت بدهد. اما هر مسلمانی انتقام ندارد. دو؛ از کی بگیریم؟ معما سخت است. آقا خودت گفتی طرف‌هایی که کشتند قصاص شدند. خون‌خواهی آن وقت از کیست؟ وقتی قاتلان را کشتی، دیگر خون‌خواهی از کی بکنی؟ این را طلبتان امام‌زمان از تابعین و از راضیان به خون اباعبدالله انتقام می‌گیرد. چگونه می‌شود؟ این انتقام چگونه است؟

انتقام فقط مال شخصیت‌های استثنائی مثل اباعبدالله و امیرالمؤمنین نیست. قصاص که برای همه است. قصاص که اباعبدالله با یک برده فرقی نمی‌کند، با یک مسلمان دیگر فرقی نمی‌کند؛ خون در مقابل خون، جان در مقابل جان. انتقام هم در جاهایی که انتقام هست، فکر نکن باید شخصیتش یک ولیّ کامل خدا مثل امیرالمؤمنین باشد. شما الان دربارهٔ بعضی از ائمه‌تان هم سخن از انتقام نمی‌گویید، درحالی‌که شخصیتشان خیلی معنوی است. از یک کسانی انتقام گرفتید که اصلاً معصوم نبودند. من حتی قاطع می‌توانم بگویم از سردار

سلیمانی شما کمتر بودند یا مساوی سردار سلیمانی شما بودند؛ رهبر انقلاب را که نمی‌گویم. یک نمونه‌اش را بگویم برایتان.

مشرکان مکه صلح حدیبیه را استفاده کردند تا فتح مکه را ده سال عقب بیندازند، چون دیدند این حرکتی که شروع شده دارد می‌رسد به فتح مکه، در موضع ضعفشان ــ چون یک سال بعد جنگ احزاب بود که شکست‌خورده بودند ــ آمدند جلوی پیامبر را بگیرند، ده سال از او زمان بخرند، شاید یک خاکی در سر خودشان بکنند که بعد هم نقض شد و سال بعد دیگر فتح مکه اتفاق افتاد. پیامبر چه استفاده‌ای کرد؟ پیامبر در حوزهٔ ضعف نبود، در حوزهٔ اقتدارش بود. پشت‌دستش احزاب بود، روبه‌رویش هم فتح مکه بود. از این ده سال برای جهانی کردن دعوتش استفاده کرد. نامه به پادشاهان، همه در آن فرصت نوشته شده: شاه ساسانی، شاه روم و جاهای دیگر، و حتی امیران منطقه‌ای، از جمله به امیر بُصریٰ نامه نوشت. بُصریٰ یک‌منطقه‌ای بود در شام که از طرفی چسبیده به امپراتوری روم بود، مسیحی بودند، اما یک ایالت‌نشین عرب بودند و مثل رومی‌ها نبودند که اصلاً عرب نبودند. به این‌ها هم نامه نوشت، به امیر بُصریٰ هم نامه نوشت. دادش دست کی؟ دادش دست حارث بن عمیر. یک سفیر است، نه امیرالمؤمنین است، نه امام سجاد است، نه معصوم است، نه حتی ابوذر است، نه مقداد؛ یک مسلمان است. نامهٔ دعوت را داد حارث بن عمیر. سفیر پیامبر شد. سفیر با نیروی نظامی هم نرفته است. خودش تنها رفته، نامه برده. فرماندهٔ نظامی بُصریٰ که شریحیل نامی بود، این را گرفت و کشتش. سفیر را کشت. پیامبر اینجا نگفت «النفس بالنفس»، شریحیل را تحویل دهید. یک جانی در مقابل یک جانی. گفت: «آماده شوید برای انتقام.» جنگ موته. شهید بزرگ جنگ موته کیست؟ جناب جعفر طیار، برادر امیرالمؤمنین سلام‌الله‌علیه. جنگی در مقابل کشتن یک سفیر. اینجا نگفت: «آقا بیایید یک

خون در مقابل یک خون.» اینجا بالاتر از قصاص گفت. گفت انتقام. این به چه جرئتی سفیر من را کشت؟ سفیر من یعنی حکومت من.

انتقامِ آقا، پایگاه نظامی نیست؛ رفتنِ آمریکاست

سلیمانی در فرودگاه بغداد سفیر بود پیش نخست‌وزیر عراق یا نه؟ به دعوت او دعوت بود یا نه؟ سفیر جمهوری اسلامی یعنی جمهوری اسلامی. او را بزنی؛ یعنی جمهوری اسلامی را زدی. قصاص فقط نیست که بگویم حتی ترامپ در مقابلش تمام. انتقام می‌خواهد. حالا انتقام چیست؟ چطوری است؟ آن را الان نمی‌خواهم واردش بشوم. بپذیریم که دو چیز است. تازه کشتن قاتل تمام نمی‌کند کار را در این صورت. چون من این را نگویم، فکر می‌کنی انتقام و خون‌خواهی فقط برای یک وجود نفیسی مثل سید مظلومان است. البته باید خونی ریخته باشد، همین‌جوری در بستر مرده باشد که حساب نیست. ولی فکر نکن یک خون خاص مثل امیرالمؤمنین فقط خون‌خواهی دارد. بله، آن خون‌خواهش خدا است. فرقش با بقیه این است که آن خون‌خواهش خداست، آن خون‌خواهش و ولیّ مطلقش امام‌زمان است. اما در موارد دیگر، حتی غیرمعصوم باشد، پای انتقام در میان است، نه‌فقط قصاص. این را کوچکش نکنید که حساب کنیم یک حکمی برای معصوم است و سرایتش ندهیم به بقیه که حالا بخواهیم مثلاً بگوییم: «آقا چون نایب امام‌زمان است، انگار امام‌زمان است». نه، اصلاً آقا یعنی جمهوری اسلامی. من چه می‌گویم؟ اصلاً استدلال برای بدیهیات می‌کنم. مگر آقا را ترور کرده؟ خب، به ایران تجاوز کرده. اولین نفر را او زده و این یعنی جنگ. ما هم چهل روز جنگیدیم با او. نگفتیم: «آقا، قصاص». این خون در مقابل آن خون. مقابلش جنگ است، مقابلش خون‌خواهی است. صرف این که دو سه روز جنگیدی،

خون‌خواهی منعقد نشده. امیدوارم کسی در جامعه دوباره دور نگردد و بگوید: «انتقام آقا را گرفتیم». انتقام آقا یک نفتکش نیست. انتقام آقا زدن یک پایگاه نظامی نیست. بعد توضیح می‌دهم. انتقام حسین که معنا بشود، آن وقت همهٔ این‌ها روشن می‌شود که انتقام یعنی چه.

طلب ثار؛ ذخیره‌ی یاریِ ولیّ

شب جمعه است. طالب ثار اباعبدالله یک ویژگی دارد. خیلی‌ها پرچمش را بلند می‌کنند. نگفته‌اند بلند نکنید. نگفته‌اند قبل از مهدی ما هیچ‌کس ثار حسین را نخواهد. اصلاً او وقتی می‌آید هم صدا می‌زند «یا لثارات الحسین». خون‌خواه‌هایی هستند، بیایند زیر لشکر من؛ ولی آنکه منعقد می‌کند، او ولیّ مطلق خداست. بقیه می‌توانند خیزش کنند، شروع کنند، اما نمی‌توانند تمام کنند. موظف‌اند این پرچم را نگذارند بخوابد: از قیام توّابین، مختار، زید شهید. من به شما یک جمله بگویم: خون‌خواهی حسین بن علی، بنی‌امیه را برانداخت. هی قیام پشت قیام، هی قیام پشت قیام که خیلی‌اش هم شعارشان «یا لثارات الحسین» بود. ولی در روایات گفتند: «او کار یک ولیّ است.» خیلی دقت کنید، نکتهٔ باریکی است. «هیچ‌کس نکند به جز امام‌زمان» را نگفتند. گفتند: «همهٔ شما خون‌خواه حسین باشید، ولی به شما بگوییم کسی که انجامش می‌دهد، یک ولیّ خداست».

امام‌صادق؟ع؟ به عطیه عوفی ــ همان که زیارت اربعین را نقل کرده ــ دربارهٔ اباعبدالله فرمود: «وَ إِنَّکَ ثَارُ اللَّهِ فِی الْأَرْضِ مِنَ الدَّمِ الَّذِی لَا یُدْرَکُ ثَارَهُ مِنَ الْأَرْضِ إِلَّا بِأَوْلِیَائِکَ»؛ «تو ثاراللهی هستی که خونی که از تو روی زمین ریخته شد، کسی خون‌خواه نمی‌شود، مگر اینکه از اولیای تو باشد.» و اصلاً یکی از لقب‌های امام‌زمان؟عج؟ در روایات و زیارات ما

«ثائر الحسین» است. حالا در دعای ندبه که همه‌تان شنیدید: «أَیْنَ الطَّالِبُ بِدَمِ الْمَقْتُولِ بِکَرْبَلَاءَ». ثائر الحسین، خون‌خواه حسین. جای دیگر، وقتی خودش را معرفی می‌کند، می‌فرماید: «نَحْنُ أَهْلُ الدَّمِ طُلَّابُ الثَّأْرِ»[۳]؛ «من اهل آن خون ریخته شده هستم، من صاحب‌ولایتم که باید خونش را خون‌خواهی کنم، و من طلب کنندهٔ با شدت از ثار و خون‌خواهی‌اش هستم».

بین ای کاش و آرزو، شیعه ساخته می‌شود

این مفهوم را اگر شام عاشورا نشود باتان طرح کرد، هیچ‌وقت دیگر نمی‌شود طرح کرد. در خودتان زنده نگه دارید. روضه‌ها را پیوند بدهید به این. از زیارت عاشورا یاد گرفتیم، همهٔ ما دیگر. دو جای زیارت عاشورا که می‌خواهی سطح پروازت را بالا ببری، با این بالا می‌بری که طلب ثار بکنی. یک‌بار می‌گویی: «طَلَبَ ثَارِکَ مَعَ إِمَامٍ مَنْصُورٍ»، یک‌بار می‌گویی: «طَلَبَ ثَارِی مَعَ إِمَامٍ هُدًی». امام رضا؟ع؟ به ما یاد داده، امام‌صادق؟ع؟ به ما یاد داده. این دو چیز است، صدها چیز دیگر هم هست؛ من دو تا را می‌گویم. یکی همین طلب ثار را بخواهید. یعنی گریه که می‌کنید، یعنی روضه که می‌خوانند برایتان، سینه‌تان می‌سوزد، همین‌جوری نروید خانه‌هایتان. این را بیاورید پشت مفهوم طلب ثار. این خشم و این کینه را، این نیروی خفته را بیاورید ذخیره کنید برای امام‌زمان: «نُصْرَتِی لَکُمْ مُعَدَّةٌ»؛ «من یاری‌ام را برای شما جمع کردم.» کجا جمع کردم؟ همین در روضه‌ها. هی روضه خواندن، هی من سوختم، هی من گدازه افتاد به دلم، در مقابل دشمنان شما هی بغض جمع کردم پشت سر که این‌ها نیروی من می‌شود برای حرکتم در طول تاریخ. یکی هم امام‌رضا؟ع؟ فرمود: هر وقت روضهٔ

---

۳ . مجمع البحرین، ج۳، ص۲۳۴.

اباعبدالله و یارانش را شنیدید و گریه کردید، یک جمله‌ای که باز در سبد زیارتتان آورده‌اند: «یَا لَیْتَنِی کُنْتُ مَعَکُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِیمًا». این را هم بگویید. تماشاگر نباشید. ببینید چقدر قشنگ دارند ما را تربیت می‌کنند؛ بین یک «لیت» و «ای‌کاش» و بین یک آرزو دارند ما را تربیت می‌کنند. امام‌رضا گفته ای‌کاش‌ها را بگو؛ ای‌کاش من در کربلا با تو بودم. یک حسرت بشود برایت که نبودی. به‌خاطر اینکه شیعه کوچهٔ بن‌بست ندارد، فقط ای‌کاش بگویی و راه بازی برایش نباشد که آدم افسردگی می‌گیرد. از آن طرف هم یک آرزو کن: «طَلَبَ ثَارِکَ مَعَ إِمَامٍ مَنْصُورٍ». بین یک ای‌کاش و بین یک آرزو، تو را دارد می‌سازد. تو آن‌جوری که او گفته. این آیین هیئت داری است.

وفا کردم یا اباعبدالله؟

امروز ظهر یک نمازی خواند. سعیدبن‌عبدالله انصاری جلویش ایستاد. نماز ظهرش را خوف خواند. نماز عصرش را خوف هم نبود، سوار بر اسب خواند. نماز ظهرش را که نماز خوف خواند، یک تعدادی ایستادند جلویش، تیرها را به جان خریدند تا حسین بتواند دو رکعت نماز بخواند. یکی‌شان سعیدبن‌عبدالله است. سعیدبن‌عبدالله کیست؟ من به شما می‌گویم: در تمام اصحاب اباعبدالله هیچ‌کسی اندازهٔ او راه نرفته برای نهضت حسین. از مکه پیام برداشته، آورده کوفه. از کوفه جواب برده مکه. دوباره برگشته کوفه، همین‌طور رفته و آمده. دو سه ماه است فقط در جاده است، دو سه ماه است در بیابان. فقط دارد راه می‌رود. با این شدت خستگی که همش در سفر بوده، یک روز پیش زن و بچه‌اش نبوده. الان می‌ایستد جلوی اباعبدالله؛ شاید اولویت می‌گیرد، دیگر این امتیاز را به من بده که من جلویت بایستم. عزیزان، تیر از یک سمت دیگر می‌رفت. آدم عادتاً تیر به سمتش که می‌آید، نه یک انگشتی

جلویش بیاید، عادتاً سر خودش را می‌دزدد؛ دست خودش نیست، چشمش را می‌بندد، صورتش را می‌دزدد. آدم چطور باید او را از جان خودش گرفته باشد، از جان خودش عزیزتر گرفته باشد که تیر به یک سمت دیگر می‌رود، این با صورت بیفتد جلوی تیر که به صورت بگیرد، تیر را یک‌وقت به کنج لباس حسین نگیرد؟ دوازده سیزده تا تیر خورد، دو رکعت نماز. تیر دوازدهم شد «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ»، افتاد در بغل اباعبدالله. یک جمله گفت: «أَوْفَيْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ؟»؛ «آقاجانم، وفا کردم؟» خوش به حال آن‌هایی که خستهٔ این راه می‌شوند، تلاش می‌کنند، خستگی‌ناپذیرند. خوش به حال آن‌هایی که با جانشان دفاع می‌کنند در این راه. آقا سنگ تمام برایش گذاشت، گفت: «وفا کردی، چطور کردم؟» «نَعَمْ، أَنْتَ أَمَامِي فِي الْجَنَّةِ»؛ «من امام توأم، اما تو أمام منی؛ امام یعنی جلودار. من در بهشت بر هیچ مؤمنی وارد نمی‌شوم، مگر اینکه تو جلو می‌روی و می‌گویی: یاالله.» نه، نگرفتی چه گفتم. تو بهشت، مؤمنان می‌خواهند جای اباعبدالله را ببینند. وقتی نگاه می‌کنند، انگار در زمین به یک ستاره نگاه می‌کنند. فکر نکن آنجا هر روز پیش حسین‌بن‌علی هستیم و همه با همیم. مقامی دارد حسین‌بن‌علی. مثل شب جمعه‌ای که بعضی شهدا سر می‌زنند و کربلا می‌آیند و بعضی دوستانشان را می‌بینند. آنجا هم همین‌طور است؛ سرکشی می‌کند به مؤمنان.

مجلس دوم

❖ دو سیدالشهدا؛ یک مسیر، یک انتقام
❖ انتقامِ حمزه، فتحِ مکه بود؛ انتقامِ حسین، فتحِ جهان
❖ حمزه قصاص نداشت، انتقام داشت؛ حسین قصاص داشت، انتقام ماند
❖ انتقامِ حسین، یعنی پایانِ کرب و بلا
❖ تأسفِ الهی؛ انتقامِ حتمی
❖ انتقامِ حسین؛ عدلِ جهانی، نه خونِ بیشتر

❖ **دو آیه، دو سیدالشهدا، دو راه؛** «آیهٔ نحل برای حمزه، آیهٔ حج برای حسین»

❖ **انتقامِ میناب؛ مسئولیتی همگانی.** «چرا برخی سکوت کردیم؟»

❖ **بغیِ دشمن، انتقامِ حتمی؛** «قانونِ اخراج آمریکا را تصویب کردید؛ حالا وقتِ اجراست»

دو سیدالشهدا؛ یک مسیر، یک انتقام

به‌خاطر اینکه بحث خیلی نظری و حوزوی نشود، سعی می‌کنم در پرتو دو داستان‌واره و روایت، مطالب را بیان کنم. دو سیدالشهدا را با هم مقایسه کنیم و دو آیهٔ نزدیک به هم از قرآن.

شما همه‌تان بارها شنیدید ــ درست هم گفتند ــ بر اساس روایات اسلامی‌مان که قبل از اباعبدالله الحسین؟ع؟، حمزه عموی پیامبر بود که در احد شهید شدند و لقب سیدالشهدا گرفتند. بعد که اباعبدالله شهید شدند، دیگر سیدالشهدای علی‌الاطلاق شد مال اباعبدالله الحسین؟ع؟ است. مثل «سیدة النساء العالمین» که قبلش مریم هم متصف به این بود؛ فاطمه؟سها؟ که آمد، دیگر به شکل مطلقش مال فاطمه زهراست.

خب، این دو سیدالشهدا را با هم مقایسه کنیم. درس‌هایی را در لابه‌لای همین مقایسه‌ها و قرینه‌ها می‌توان گرفت.

حمزه سیدالشهدا در احد با شصت و چهار نفر از انصار و شش نفر از مهاجر، غیر از اینکه شهید شدند، مثله شدند. مثله‌کردن یعنی یا در حین شهادت یا بعد از شهادت، اعضای آن شهید را قطعه‌قطعه کنند. معمولاً مثله‌شدن برای تحقیر انجام می‌شد. معمولاً این‌طور بود. خیلی وقت‌ها اصلاً بعد از شهادت انجام می‌شد. بینی می‌بریدند، گوش می‌بریدند، چشم درمی‌آوردند، یا مثلاً فرض کنید شکمش را پاره می‌کردند، به‌خصوص اگر او از بزرگان بود و از پهلوانان بود، این‌طور تحقیر شود. جنازه وقتی روی زمین افتاده و با این وضع، یک حالت تحقیرآمیز باشد.

حمزه هم مثله شد به‌وسیلهٔ وحشی که دیگر می‌شناسید. یک برده زرخرید را هند جگرخوار مأمور کرد که هم بکشدش و هم بعداً آمد این جگر حمزه را پاره کرد و سینه را پاره کرد،

جگرش را درآورد. چنانکه در زیارت عاشورا می‌خوانید: «ابْنُ آکِلَةِ الْاَکْبادِ». آکله الاکباد یعنی کسی که جگرها را خورد. خب واضح است که منظور همان هند است. ولی هند که یک جگر خورد، همان جگر حضرت حمزه را درآورد، آن هم به دندان زد دیگر. ولی اینجا جمع می‌بندیم، انگار می‌خواهد یک سلسله‌ای را بشمارد که شما خیلی جگر پاره کردید. تو خواستی بگویی جگر امام مجتبی هم گردن این‌ها می‌اندازی. درست است نیامدند دندان بزنند، ولی تو همان طرح معاویه بود که این‌ها را بکشند. اینجا جمع می‌بندیم و «ابْنُ آکِلَةِ الْاَکْبادِ» جگرها را می‌خورد.

خب، حمزه با شصت و چهار نفر از انصار رسول‌الله ــ انصار آن‌هایی بودند که رزمندگان مدنی بودند، آن‌هایی که مال مدینه بودند ــ و شش نفر از مهاجر این‌طور شدند. اینجا احد است و انتقام افتاد تا فتح مکه که سال هشتم است، یعنی تقریباً شش سال طول کشید تا انتقام حمزه گرفته شد. قاتل ولی قصاص نشد. دیشب گفتم دو چیز است؛ انتقامش فتح مکه بود.

خب باید بگویی: یکی کشته، دیگر او هم باید قصاص شود. از قضا پیامبر برای قاتل حمزه و یک تعداد دیگر که کارهای بسیار شنیع انجام داده بودند ــ در حد متعارف دشمنی نکرده بودند، دشمنی‌های غیرمتعارف کرده بودند، حالا بعضی‌هایشان در عرصه‌های فرهنگی، بعضی‌هایشان در عرصه‌های نظامی ــ یک تعدادی را اسم آورد و گفت: «این‌ها خونشان هدر است.»

فتح مکه اگر شد، همان روز مسلمان‌ها شعار می‌دادند که «ما الان برویم انتقام بگیریم از همه‌شان.» منظورشان از انتقام قصاص بود که به‌جای بدر و به‌جای همهٔ جنگ‌هایی که

گذشته، الان برویم ابوسفیان و هر کسی هست را یا اسیر کنیم یا بکشیم. پیامبر فرمود: «اَلْیَوْمُ یَوْمُ الْمَرْحَمَةِ»[٤]؛ امروز روز رحمت است. چون دیگر پیروزی بزرگ اتفاق افتاده بود.

حالا تعابیر ــ همه‌تان اهل قرآنید، قرآن وقتی می‌خوانید، سر این کلماتش بایستید. خدای عالم گفته کلماتش را. یک بشر نگفته. هر قیدش یک معنا دارد. مثلاً یک جایی می‌گوید، همین‌طور سورهٔ شریف فتح وقتی می‌خوانید، این شب‌ها هم احتمالاً زیاد خوانده باشید، می‌گوید: «فتح قریب». فتح قریب خیبر بود. بعد از حدیبیه، خیبر فتح شد. سال بعدش خیبر فتح شد که خیبر با جنگ فتح شد؛ بقیهٔ شهرک‌های یهودی‌نشین دیگر خودشان گذاشتند و رفتند. دربارهٔ مکه که سال بعدش ــ سال هشتم ــ اتفاق می‌افتد، می‌گوید: «فتح مبین». فتح مبین؛ پیروزشدنش نیاز به تبیین ندارد. ما الان در جنگ با آمریکایی‌ها که به ما تجاوز کردند، در جنگ بقا پیروز شدیم. هر کسی در ایران است می‌بیند ما نه کشور را از دست دادیم، نه حکومت را از دست دادیم؛ تا این حد مبین است. اما این که آیا کلاً پیروز شدیم؟ باید کلی نمودار بکشی و هی اثبات کنی چه شده و چه شده. تازه یک سه چهار ماه دیگر صبر کن، بعدش چه می‌شود. این نیاز به تبیین دارد؛ هنوز فتحش مبین نیست. مبین؛ یعنی آشکار.

پیامبر وقتی وارد مکه شد، این شهر شهری بود که بعثت توش اتفاق افتاده بود. کار مسلمان‌ها طوری در مضیقه افتاد که یک تعدادی‌شان رفتند حبشه، یک تعدادی‌شان کشید به شعب ابی‌طالب، بعد «لیلة المبیت» اتفاق افتاد. پیامبر خودش هم شبانه از این مکه رفت و حتی دنبالش کردند که در بیابان بگیرند و بکشندش که خدا به اعجاز در آن غار یک‌طور پنهانش کرد که نتوانستند این کار را بکنند. یعنی یک چیزی که تقریباً یک حرکت

---

٤ . قاضی نورالله شوشتری، احقاق الحق، ص ٢٦٥.

شکست‌خورده بود در چشم‌ها، الان به ماجرایی که دیشب اشاره کردم برگشته در شهر. آن هم با چه برگشتنی؟ دیگر حتی به شکل نظامی وارد شهر نشده. وارد شهر شدن بدون کوچک‌ترین خونریزی. خود ابوسفیان یک ساعت زودتر آمد بیرون شهر، اسلام خودش را آشکار کرد با عباس عموی پیامبر، بعد برگشت، دروازه‌های شهر را باز کرد و آن‌ها وارد شهر شدند.

انتقامِ حمزه، فتحِ مکه بود؛ انتقامِ حسین، فتحِ جهان

فتح مبین، انتقام خون شهدا از جمله حمزه سیدالشهدا بود. این که امام شهیدمان به ما می‌گفت «ما به سمت قله داریم می‌رویم، به قله نزدیک شدیم»، این حرکت پیامبرانه همیشه همین‌طور است. حرکت پیامبرانه از درهٔ مصائب شروع می‌شود، در دامنه قد می‌کشد و به قله می‌رسد. پیامبر در هشت نه سال این را قشنگ آورد روی زمین نشان داد. وقتی که آمد مدینه حکومت تشکیل داد تا سال هشتم که به فتح مبین رسید، هر ناظری غیرمسلمان ــ اصلاً مستشرقینی که تاریخ را خواندند، هیچ دلی هم در گرو پیامبر ندارند ــ می‌گویند: «پیامبر پیروز شد. جاهلیت ورافتاد. قبایل قریش و آن قدرت‌هایی که قبلش بودند در مقابلش شکست خوردند. دین او دین سراسری است.» آنجا شد «يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا»[۵]؛ یعنی واقعاً به قله رسید. این را باید ببینی. این دیگر این مرحله‌اش نیاز به تبیین ندارد. اگر هنوز می‌گوییم «جهاد تبیین» و بروید روایت فتح کنید، معلوم است هنوز فتح مبین نشده. نیاز به توضیح دارد. اشکال ندارد، در دامنه این‌طور است. ولی فتح مبین دلیلش در خودش است. دلیل نمی‌خواهد. سخنران نمی‌خواهد. مثلاً یک کسی بیاید برود در مکه کنار کعبه منبر

---

۵ . نصر،۲.

بگذارد و بگوید «ما بردیم، ما قله‌ایم» و قله پیداست. ابوسفیان و خیلی‌هایشان که مردند. ابوجهل‌ها و این‌ها که کشته شدند. ابوسفیان که مانده بود، خودش آمده اسلام آورده. حالا اسلام واقعی یا اسلام ظاهری، آخرش دست‌هایش را کرد بالا. شهر هم که فتح شد. «يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا» هم شد. کل شبه‌جزیره شد مال پیامبر. نامه‌نگاری‌ها هم که از صلح حدیبیه شروع شده به اقصی‌نقاط عالم. خب اگر پیروز این نیست، پس کیه؟ اگر پیروزی این‌طور نیست، پس چیست؟ ان‌شاءالله زنده باشیم این پیروزی‌های این‌طور را ببینیم. این‌طور را از خدا بخواهیم که ببینیم.

حمزه در احد شهید شد. هم یک قصاص داشت و هم یک انتقام داشت. او و شهدای در کنارش ــ نمی‌خواهم بگویم فقط حمزه، ولی حمزه را خود پیامبر لقب داد دیگر ــ سید آن شهداست، بزرگ آن شهداست. این‌ها یک انتقام داشتند که انتقام و خون‌خواهی‌شان فتح مکه بود. چرا؟ خون‌خواهی و انتقام ــ عرض کردم ــ به معنای خون بیشتر ریختن نیست. چون اصلاً آیهٔ قصاص آمده بود که جلوی خون بیشتر ریختن را بگیرد. عرب جاهلی یک نفر ازش می‌کشتند، پا می‌شد می‌رفت آن قبیله را شخم می‌زد، کلی آدم می‌کشت. آیهٔ قصاص اینجا آمد و گفت: «النفس بالنفس». یک جان در مقابل یک جان. اگر قرار باشد خون‌خواهی دوباره خون بیشتر ریختن باشد، آیا قصاص آمد برای چه؟

خون‌خواهی و انتقام، در واقع رسیدن یا رساندن به هدف آن شهداست. این شهدا برای چه کشته شدند؟ چرا ایستاد در احد این‌طور مقاومت کرد و شهید شد؟ یک حرکتی اینجا راه افتاده بود. به تعبیر قرآن در سورهٔ نحل، آیهٔ چهل و یک، «حسنه دنیا» برپا شده بود. عزیزان، حکومت اسلامی را قرآن می‌گوید «حسنه دنیا». آیهٔ «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً»[٦] که گفتم،

---

٦. بقره، ٢٠١.

نگاه بکنید؛ خواستید المیزان علامه طباطبایی هم ذیلش ببینید. «رَبَّنَا آتِنَا فِی الدُّنْیَا حَسَنَةً» این نیست که سیب و گلابی بدهد. آن‌ها نعمت هستند. حسنه چیزی است که تو وقتی تناولش می‌کنی، بهشتی می‌شوی. کسی با خوردن میوه بهشتی نمی‌شود. حسنه چیزی است که تو را می‌برد بالا. حسنه آخرت معلوم است که بهشت و رضوان است و نتیجهٔ همین حسنات دنیاست. حسنه دنیا را در این آیه می‌گوید «مجتمع صالح اسلامی»؛ یعنی مدینه‌ای که در آن حکومت اسلامی تشکیل شد، این حسنهٔ این دنیاست.

در بدبختی‌ها و تنگی‌ها بود. شعب ابی‌طالب در دورهٔ بعثت بود، اهل صفه هم در مرحلهٔ اول حکومت بود ــ یعنی انگار دوباره شعب ابی‌طالب. یک عده‌ای اهل صُفّه بودند، ولی به تدبیر این پیامبر و به استقامت این مردم، رساندش به جایی که وقتی فتح خیبر شد، فقر به‌کلی ریشه‌کن شد. عزیزان، حکومت موظف است حسنهٔ دنیا باشد، نه‌فقط حسنهٔ آخرت. اینجا بدبختی و نکبت و فشار و دردسر فقط ثواب آخرت دارد. نه، همین‌جا را برایت حسنهٔ دنیا می‌کند. حسنهٔ دنیا را نشانت می‌دهد اینجا و پیامبر کرد این کار را. پیامبر پرونده‌اش موفق و موفق بود. بعد از فتح خیبر، دیگر، کسی اهل صُفّه نیست؛ درحالی‌که از هفتاد تا چهارصد نفر اهل صُفّه بودند. اهل صُفّه که می‌گویم، یک چیزی مثل همان شعب ابی‌طالب آنجاست. فقط این‌ها در حاشیهٔ مسجد بودند. لباس برای عوض‌کردن نداشتند، خوراک نداشتند برای خوردن، خانه نداشتند، زن و بچه نداشتند. عید موکب‌های اربعین! سعدبن عباده می‌آمد هشتاد تایش را می‌برد، یک کس دیگر سه تایش را می‌برد، یک شامی به آنها می‌داد تا فردا دوباره شام. یک همچون وضعی بود. هر کسی اسلام آورده بود و از قبیله‌اش رانده شده بود یا برده بود، می‌آمد مدینه. خب نه خانه داشت، نه زندگی داشت، نه هنوز همه

چیز درست شده بود که بتواند برود کار کند، سرزمینی. اما در آن حرکت تکاملی پیامبر، این‌ها وظایفی است که حکومت اسلامی دارد.

حمزه قصاص نداشت، انتقام داشت؛ حسین قصاص داشت، انتقام ماند

حضرت آقا چقدر صریح تأکید می‌کرد: «پیشرفت، ایران قوی، ایران با زندگی خوب برای مردمش.» این‌ها آرمان‌های انقلابی است. یک فرد انقلابی حتماً باید این‌ها را بخواهد. نه، این‌ها چیست؟ ما که برای دنیا نیامدیم. نه، قرار نیست حکومت فقط حسنهٔ آخرت باشد. حسنهٔ دنیا هم باید باشد، بر حسب آیهٔ شریفهٔ چهل و یک سورهٔ نمل. خب، رساندشان به این مرحله که توانستند به این مرحلهٔ بزرگ برسند. خب، حالا فقر را ریشه‌کن کرده. الان آمده شبه‌جزیره را هم گرفته. این همان چیزی است که هدف این شهدا بود. این شهدا ایستاده بودند در مقابل مشرکان، مقاومت می‌کردند تا بتوانند یک حکومتی سرپا بکنند برای مستضعفان عالم؛ مستضعفانی که از این‌وروآن‌ور می‌آیند در این کشور می‌خواهند زندگی کنند و بعد بتوانند به خانه زندگی‌شان برگردند. بتوانند بت‌ها را از مکه بزدایند. خانه‌ای که ساخت ابراهیم بوده، اول مرکز توحید در عالم بوده و الان بتخانه شده، حجش ــ به تعبیر قرآن ــ «مُكَاءً وَ تَصْدِيَةً» شده، سوت و کف‌زدن شده[۷]، برگردانند به وضع اصلی و الهی خودش.

خب، الان وقتی وارد مکه می‌شوند، فتح مکه می‌شود، همهٔ این‌ها اتفاق می‌افتد. پس مزد آن شهادت‌ها، انتقام آن شهادت‌ها، خون‌خواهی آن شهادت‌ها، تارومار کردن مکیان

---

۷ . سوره انفال، آیه۳۵.

نیست، خون بیشتر ریختن نیست، پیروزشدن در این نبردی است که نه سال ده سال طول کشیده. اما این انتقامش است. پس قصاص چیست؟ یک کسی آمده یک جان محترمی را کشته، تعمداً هم کشته، پول هم گرفته، کشته. او باید قصاص شود. پیامبر اسم این‌ها را داده بود؛ یکی‌شان وحشی بود که «این را هر جا دیدید، خونش هدر است. هر مسلمانی دید، او را بکشد.» وحشی قاتل حمزه، حتی اگر آویزان به پردهٔ کعبه باشد. این‌ها هم رفتند در سوراخ قایم شدند، چون همه در مکه بودند. پیامبر که آمد شهر را فتح کرد، به واسطه‌ای خبر می‌گرفتند «چه خبر است؟ الان می‌خواهد چه‌کار کند؟» اگر شب قدر بود، مفصل برایتان می‌خواندم که اینجا دوباره پیامبر رحمت چطور این وحشی مهدورالدم را از سوراخش با آیات کشید بیرون، نه تله که بگیرد گردنش را بزند، که بیاورد توبه‌اش بدهد و بپذیرد از او. قاتلش را بخشید. ولیّ دم حمزه بود. گفت: «من از خون عموم حمزه گذشتم، تو را قصاص نمی‌کنم، برو». انتقامش هم که آن‌طور گرفته شد.

پس سیدالشهدای اول قصاص نداشت، انتقام داشت. سیدالشهدای دوم حسین‌بن‌علی؟ع؟، قاتلانش مجازات شدند، قصاص داشت. مختار آمد قاتلین کربلا را همه‌شان را گرفت و اعدام کرد، قصاص شد. اما آیا انتقامش هم گرفته شد؟ اگر انتقامش گرفته شده بود و اگر قصاص قاتلین همان انتقام بود، معنا نداشت دوباره یک پرچمی درست کند به نام «یا لثارات الحسین» و به بعد از مختار همین‌طور هی دست‌به‌دست بچرخد تا آخرینش امام‌زمان و تو می‌دانی امام‌زمان یک قاتل را دو بار قصاص نمی‌کند. آن‌ها گردنشان از مو باریک‌تر است برای آیات الهی. آمدند که آیات را اجرا کنند، نیامدند خودشان را مافوق آیات کنند و استثنا از قرآن کنند. چنانکه در سیره‌شان پر از این مسائل است. پس دوباره عمر سعد را زنده نمی‌کند و نمی‌کشدش، دوباره شمر و خولی و حرمله را زنده نمی‌کند

و نمی‌کشدش. قصاص تمام شده. پس چرا شعارش «ثارات الحسین» است؟ به‌خاطر اینکه انتقام گرفته نشده، خون‌خواهی نشده. این دیگر مثل او یکی نیست؛ او یکی پیامبر مراقبت کرد، انتقام حمزه و شهدا گرفته شد با فتح مبین مکه. اما دومی، مختار قاتلین را کشته، انتقام که نگرفته هنوز.

انتقامِ حسین، یعنی پایانِ کرب و بلا

روز دوم محرم، وقتی وارد سرزمین کربلا شد، فرمود: «اللَّهُمَّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ مِنَ الْکَرْبِ وَ الْبَلَاءِ»[۸]. کربلا را شکست به دوکلمه؛ نگفت «اللَّهُمَّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ مِنَ الْکَرْبَلَاءِ». کربلا یک سرزمین است، از قضا سرزمین مقدسی است. استعاره گرفت و این را شکست به «کرب» و «بلا». کرب یعنی سختی، بلا هم یعنی بلا. «خدایا، من به تو پناه می‌برم از کرب و بلا که اینجا سرم می‌آورند.» توجه کنید: کرب مقابل فرج است. در دعاهای ماه رمضان هم می‌گویید: «اللَّهُمَّ فَرِّجْ عَنْ کُلِّ مَکْرُوبٍ». مقابل بلا هم «رخا» است. به من بگویید: آیا وقتی حسین‌بن‌علی وارد کرب و بلا شد، خودش یا فرزندانش وارد فرج شدند؟ نه. هنوز ائمهٔ ما در کرب و بلایند، ولو در کربلا نباشند. سال شصت و یک هجری، اباعبدالله می‌گوید: «اللَّهُمَّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ مِنَ الْکَرْبِ وَ الْبَلَاءِ». سال دویست هجری، امام‌رضا؟ع؟ در دربار مأمون عباسی هم می‌فرماید: «أَوْرَثَتْنَا الْکَرْبَ وَ الْبَلَاءَ إِلَی یَوْمِ الْإِنْقَضَاءِ».[۹] در همین حدیث معروف ریان بن شبیب ــ که حدیثی بلند و یک صفحه و نیم دو صفحه است ــ می‌فرماید: «إِنَّ یَوْمَ الْحُسَیْنِ أَقْرَحَ جُفُونَنَا، وَ أَسْبَلَ دُمُوعَنَا...»؛ روز حسین یعنی روز عاشورایش، پلک‌های ما را

---

۸ . اللهوف علی قتلی الطفوف، ج۱، ص۸۱.

۹ . محمدبن‌علی صدوق، الامالی، ص۱۹۰.

زخم کرده، اشک‌های ما را سیل‌گونه کرده... هی می‌گوید تا «أَوْرَثْتَنَا الْكَرْبَ وَ الْبَلَاءَ إِلَى يَوْمِ الْإِنْقَضَاء». حسین به ما کرب و بلا ارث داد تا یوم الانقضاء؛ تا روزی که فرج بیاید؛ یعنی در کرب و بلا هستند. بعد از کربلا، آن‌ها وارد رخا و راحتی نشدند. الان امام شما یک هزار و صد و خورده‌ای سال بیابان‌گرد است. علی‌بن‌مهزیار بعد از نوزده سفر که رفت و ندید، سفر بیستم وقتی تشرف پیدا کرد، حضرت را وقتی دید یکی دو روز میهمان حضرت بود. یک سؤالی کرد: «آقا چرا اینجا در بیابان؟» فرمود: «پدرم امام‌حسن عسکری به من وصیت کرد خانه نگیرم مگر به نوک کوه‌ها یا قعر دره‌ها». «اللَّهُمَّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ مِنَ الْكَرْبِ وَ الْبَلَاءِ»؛ یعنی انتقام گرفته نشده. انتقام به فرج است. کرب و بلا وقتی تبدیل به فرج شد، انتقام حسین گرفته شده، مثل فتح مکه برای حمزه. به‌خاطر همین، پرچم «یا لثارات الحسین» هنوز دستتان است و شما هم قرار است دستتان باشد تا ولی خدا بیاید.

تأسفِ الهی؛ انتقامِ حتمی

آیهٔ پنجاه و پنج سورهٔ زخرف که ظاهرش دربارهٔ فرعونیان است، ولی تأویلش دربارهٔ اولیای خدا همین‌طور به کار رفته: «فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِين». از طرف خدا دارد حرف می‌زند با ضمیر جمع، مثل «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِی لَيْلَةِ الْقَدْرِ».[۱۰] می‌فرماید: «وقتی ما را به تأسف واداشتند، از آن‌ها انتقام گرفتیم». آدم کی تأسف می‌خورد برای چیزی؟ چطور شما آدم‌ها تأسف می‌خورید؟ خدا این را به خودش نسبت می‌دهد. وقتی به تأسف وادارمان کردند، آن وقت ما ازشان انتقام گرفتیم. آدم‌های زیرک از ائمه سؤال کردند: «مگر خدا متأسف می‌شود؟ خدا که در معرض حوادث نیست؛ یک چیزی را نداند، بعد سرش بیاید

---

۱۰. قدر، ۱.

متأسف شود». امام‌صادق؟ع؟ فرمود: خدا مثل ما متأسف نمی‌شود. «وَ لَكِنَّهُ خَلَقَ أَوْلِيَاءَ لِنَفْسِهِ يَأْسَفُونَ وَ يَرْضَوْنَ»؛ «لیکن او دوستانی برای خود آفریده که آن‌ها افسوس خورند و خشنود گردند».[11] آن‌ها متأسف می‌شوند، آن‌ها راضی می‌شوند. «وَ هُمْ مَخْلُوقُونَ مَرْبُوبُونَ»؛ آن‌ها خدا نیستند، آن‌ها مخلوق‌اند، آن‌ها رب نیستند، مربوب‌اند. «فَجَعَلَ رِضَاهُمْ رِضَا نَفْسِهِ وَ سَخَطَهُمْ سَخَطَ نَفْسِهِ»؛ رضایت این‌ها را رضایت خودش می‌گیرد، ناراحتی و خشم این‌ها را هم ناراحتی خودش می‌گیرد. ولی یعنی چسبیده به خدایش، چسبیده به مردمش. چرا این‌طور قرارشان داده است؟ می‌گوید: چون خدا این‌ها را فرستاده برای دعوت مردم. باید آیینهٔ خدانما باشند. باید رضا و سخط خدای متعال را نشان بدهند. برای هر چیزی ناراحت نمی‌شوند. برای چیزی ناراحت می‌شوند که خدا را ناراحت می‌کند.

یکی از صحنه‌هایی که «فَلَمَّا آسَفُونَا» شد، واقعهٔ عاشوراست. فرشتگان آسمان به هم ریختند و گریه کردند. عالم به هم ریخت. همه داغدار شدند و گریه کردند. «انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ»؛ «انتقام می‌گیریم.» همین آیه را امام‌زمان؟ع؟ در یکی از قنوت‌هایش می‌خواند: «أَللَّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَكْرِمْ أَوْلِيآئَکَ... وَ قُلْتَ فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ»[12]؛ «خدایا، خودت گفتی که وقتی ما را به تأسف واداشتند، انتقام گرفتیم. «وَ إِنَّ الْغَايَةَ عِنْدَنَا قَدْ تَنَاهَتْ»؛ آن فرصت آخر به سر آمده. یعنی منِ امام‌زمان، دیگر الان در اوج تأسفم، اجازه بده انتقام بگیریم. اجازه بده انتقام حسین را بگیریم.» مختار قاتلان را قصاص کرد، اما اینکه کرب و بلا را دور بکند از اهل‌بیت، فرج و گشایش برای اهل‌بیت و به تبعش برای همهٔ عالم پیش بیاورد، آن اسمش انتقام است، آن اسمش خون‌خواهی است.

---

۱۱. الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۱۴۴.

۱۲. مهج الدعوات و منهج العبادات، ج۱، ص ۶۷.

انتقامِ حسین؛ عدلِ جهانی، نه خونِ بیشتر

پس خون‌خواهی حسین‌بن‌علی را شما معلوم کنید چیست؟ اگر خون‌خواهی و انتقام حاج‌قاسم به تعبیر رهبر شهیدمان «اخراج آمریکایی‌ها از منطقه» است، خون‌خواهی حسین‌بن‌علی چیست؟ «لا یقاس بهم احد»؛ هیچ‌کسی با آن خون قابل‌مقایسه نیست. خون‌خواهی حسین‌بن‌علی، فرج آل محمد؟ص؟ و پر کردن زمین از قسط و عدل است. هیچ خون اضافه‌ای ریخته نمی‌شود. همان کفار و مستکبرینی که مقابل قسط و عدل عالم ایستادند، مقابل دین و دیانت عالم ایستادند، همین گردن‌فرازان را می‌زند و همین انتقام حسین است. نه اینکه دوباره عمر سعد را زنده می‌کند و می‌کشد، نه اینکه دوباره شمر و خولی را زنده می‌کند و می‌کشد.

دو آیه را می‌خواهم با هم مقایسه کنم: یکی آیهٔ یک‌صد و بیست و ششم سورهٔ نحل و دیگری آیهٔ شصت سورهٔ حج. مضمونشان شبیه هم است، اما تفاوت دارند. در یک‌صد و بیست و ششم نحل می‌خوانیم: «وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ»؛ یک قانون می‌گوید که اگر شما را مجازات کردند و اگر شما را عقوبتی کردند، شما هم آن‌ها را به‌مثل همان عقوبت، عقوبت کنید. «وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ»؛ نمی‌گوید ببخشید. می‌گوید اگر صبر کردید، صبر برای صابران بهتر است. شأن نزول آیه همان سیدالشهدای اول است. اگر آن‌ها عقوبتتان کردند، اگر آن‌ها شما را در تنگی و کشتار قرار دادند، شما هم مثل آن را سر آن‌ها بیاورید، یعنی مثل بلایی که سر حمزه و شهدا آوردند، شما هم سر آن‌ها بیاورید. اما اگر صبر کنید، بهتر است برای صابران. نمی‌گوید اگر عفو کنید بهتر است. نه! عفو در کار نیست. صبر بهتر است که این نیرو برسد به انتقام.

دو آیه، دو سیدالشهدا، دو راه

«آیهٔ نحل برای حمزه، آیهٔ حج برای حسین»

در آیهٔ دوم چه می‌گوید؟ در سورهٔ حج، آیهٔ شصت می‌فرماید: «ذٰلِکَ وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ ثُمَّ بُغِیَ عَلَیْهِ»؛ «و هر کس نظیر آنچه بر او عقوبت رفته است دست به عقوبت زند، سپس مورد ستم قرار گیرد». یک‌بار رفتید جواب دادید، اما «بُغِیَ عَلَیْهِ» یعنی آن‌ها دوباره بر شما تجاوز کردند و بغی کردند. اینجا دیگر نمی‌گوید صبر. می‌فرماید: «لَیَنْصُرَنَّهُ اللّٰهُ»؛ «یقیناً خدا او را یاری می‌دهد. حتماً یاری‌تان می‌کند.» این را روایات می‌گویند دربارهٔ حسین‌بن‌علی است. آیهٔ اول دربارهٔ حمزه و آیهٔ دوم دربارهٔ حسین‌بن‌علی.

در داستان حمزه، مسلمونا وقتی آمدند دیدند حمزه را که سپهبدی بوده، قبل از اسلام شکارچی شیر بوده و با اسلام‌آوردن او اسلام عظمتی پیدا کرد و در جنگ احد هم که فرمانده بوده، این‌گونه مثله کردند و بقیهٔ مهاجر و انصار هم این‌طور مثله کردند. مسلمونا قسم خوردند که همین کار را با مشرکان کنند. اما اسلام مثله‌کردن را ممنوع کرد و گفت: «شما این کار را نکنید، فقط قاتلان را بکشید.» امام صادق در شأن نزول آیه فرمود که دربارهٔ مثله‌کردن حمزه است و هنگامی که آیه نازل شد، «فَقَالَ رسول‌اللهِ صلی‌اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ: أَصْبِرُ أَصْبِرُ»[۱۳]؛ «پیامبر خدا صلی‌الله علیه و آله فرمود: صبر می‌کنم، صبر می‌کنم.» صبر کرد و قاتلش را یک‌باره ترور نکرد، اما این انرژی انتقام‌جویی از خون شهدا را هدایت کرد تا برساند به فتح مکه.

---

۱۳ . محمدبن مسعود عیاشی، تفسیر العیّاشی، ج۲، ص۲۷۴.

این را کسی تکذیب نکند. نگوید: «اصلاً نه قاتلش را قصاص کرد، نه انتقام گرفت.» انتقامش فتح مکه بود. با صبر خودش، با صبر و پیگیری. اگر بخواهیم با الانِ خودمان تطبیق دهیم که منطق را خوب بگیریم. او مدرسهٔ دبستان شما را زده، تو به‌ازای آن یک دبستانی در اسرائیل بزنی یا در آمریکا بزنی؟! تو مسلمانی. این کار را نکن. بچه کشتن ندارد. ولی انتقام را بگیر. او یک هواپیمای مسافربری زده، تو هم یک هواپیمای مسافربری بزنی؟! زن و بچهٔ بی‌گناه و بی‌خبر را بیندازی زمین؟! نه، این کار را نکن. مثل‌اینکه پیامبر با قاتل حمزه نکرد، ولی انتقام را باید بگیری. چون آیهٔ دوم به‌خصوص می‌گوید اگر دوباره بر تو بغی کرد. بار اولش نیست؛ این دوباره هم به تو بغی می‌کند.

در روایت دیگری در شأن نزولش گفتند: شأن نزولش اخراج پیامبر از مکه است، همان شب لیلة المبیت که آمدند بکشندش، پیامبر زودتر رفته بود. دوباره تعقیبش کردند، می‌خواستند بکشندش، خدای متعال انتقام گرفت از ایشان. کجا؟ در بدر. روایت می‌گوید بدر انتقام آن کاری بود که با رسول‌الله انجام دادند که اخراجش کردند از مدینه، چون همه توطئه بود. نه، نیت داشتند بکشندش، برنامه‌ریزی کردند، اقدام کردند، او در بستر خودش نبود، امیرالمؤمنین جای او خوابیده بود. یعنی اقدام به کشتن پیامبر کردند. مثل‌اینکه یک جایی را برای زدن یک رهبری، برای زدن یک مجاهدی موشک فرستاده، او نبوده؛ همین‌قدر کافی است که تو در مقابلش انتقام بگیری. قرار نیست حتماً کشته شود.

انتقامِ میناب؛ مسئولیتی همگانی

«چرا برخی سکوت کردیم؟»

در قضیهٔ شهادت سردار سلیمانی که حضرت آقا فرمود «اخراج آمریکایی‌ها»، بعضی هم‌لباسی‌های من در این دانشگاه و آن دانشگاه رفتند آیهٔ یک‌صد و بیست و ششم سورهٔ نحل را خواندند و آیات ذیلش را گفتند: «نه، خون بیشتر ریخته نشود». این حرف‌ها را با آیهٔ شصت حج هم ببین. مثل هم است. هم حق مقابله‌به‌مثل داده. اینجا دیگر نمی‌گوید صبر کنی بهتر است. آن هم صبر استراتژیکی است، به قول امروزی‌ها که می‌انجامد به فتح مکه. اینجا می‌گوید اگر دوباره به تو بغی کرد، خدای متعال با کلی تأکید، خدا می‌گوید: «حتماً من یارت می‌کنم، پاشو یک کاری بکن». هواپیمای مسافربری اشتباهی بود؟ مدرسهٔ میناب چیست؟ نباید کوتاه بیایید.

این مال گذشته نیست، مال فردای توست، برای امنیت بچه‌هاست. اگر انتقام را جدی نکنیم، خون این‌ها را جدی نکنیم، که همه‌شان ذیل خون رهبر شهیدمان عین ستاره‌های کنار آن خون نفیس قرار می‌گیرند، مثل حمزه که کنارش کلی شهدای دیگر بودند. اگر این را یک پروژه پیگیر نکنیم، می‌دانیم انتقام مثل قصاص نیست. قصاص در اولین فرصت می‌توانی بگیری‌اش. بفرستی کسی ترورش کند. اگر توانستی، نمی‌دانم یک کاری کنی. نه به شکل دولتی نمی‌توانی، به شکل مراجع تقلیدت مثل سلمان رشدی فتوا بدهند.

باید یک کاری صورت بگیرد، یک خیزشی صورت بگیرد که بازدارنده باشد. فقط نگویید: «من تکنولوژی‌اش را ندارم». آن تکنولوژی دارد، آن می‌تواند هر کسی را ترور کند، اما من بخواهم ترور کنم. خیزش اجتماعی‌اش از وقوعش مهم‌تر است. سلمان رشدی کی بوده؟ اما از وقتی فتوا صادر شده، یک عده مسلمان دنبال کشتنش هستند، او آب خوش از گلویش

پایین نرفته. یا لااقل هنر داشته باشید مثل کاری که برای غزه فلسطینی‌ها کردند، ما برای مدرسهٔ میناب بکنیم که نمی‌کنیم.

همهٔ فلسطینی‌هایی که بیرون فلسطین بودند، حتی اگر با حماس نباشند، حتی اگر سکولار باشند، حتی اگر علیه حماس باشند، در جنایتی که برای غزه شد، همه‌شان در همهٔ جای دنیا صدای فلسطین بودند. دولتی نداشتند، رسانهٔ بزرگی نداشتند. با موبایل‌هایشان همهٔ دنیا را بیدار کردند که غزه چه خبر است، که حکم صادر بشود علیه نتانیاهو. پیگرد قانونی در سازمان‌هایی که می‌دانیم عادتاً از این کارها نمی‌کنند، این‌قدر فشار اجتماعی بود. ایران اسلامی است که در کنار این‌همه هم‌وطن خوب، در کنار همه مهاجرانی که در کشورهای دیگر هستند؛ اما دلشان در گرو این ملت است. یک عده وطن‌فروش دارد که می‌روند می‌رقصند و خواهش می‌کنند: «بیا، برو اینجا را بمباران کن.» هیچ جای دنیا سابقه ندارد. شما یک کشور پیدا کنید که مخالفین حکومتش این‌طور باشند. بابا، بچه‌ها را کشت، شما باز می‌رقصی؟ می‌گویید عمو ترامپ، متشکریم؟

من نمی‌بینم در کشور هیچ نهاد مدنی و هیچ نهاد حاکمیتی که دربارهٔ انتقام وظیفه نداشته باشد. قوهٔ قضاییه‌مان، صداوسیمایمان، رسانه‌های حاکمیتی و مردمی‌مان، خود مردممان، مرجعیتمان و متشرعین، دولتمان و مذاکره‌کنندگان. هر کسی در فازی می‌تواند انتقام را جلو ببرد و انتقام بازدارنده است از اینکه بچه‌هایتان بتوانند شب راحت بخوابند. عرض کردم: انتقام نگیرید، رهبرانتان همیشه باید پنهان زندگی کنند. اگر انتقام میناب را نگیرید، بچه‌هایتان همیشه باید در معرض این باشند که بمباران شوند، چون دوباره هم می‌زند.

بغیِ دشمن، انتقامِ حتمی؛

«قانونِ اخراج آمریکا را تصویب کردید؛ حالا وقتِ اجراست»

اینجا روایات می‌گویند که «ثُمَّ بُغِیَ عَلَیْهِ» یعنی اول پیامبر را خواستند اخراج کنند و بکشندش. پیامبر خدا در بدر از آنان انتقام گرفت. «ثُمَّ بُغِیَ عَلَیْهِ» یعنی چه؟ یعنی بعد از آنکه پیامبر رحلت کرد، با علی چنین کردند، با حسین‌بن‌علی چنین کردند. «أَبْنَاءُ الْحُسَیْنِ» که در دعای ندبه می‌خوانی: «وَ سُبِیَ مَنْ سُبِیَ وَ أُقْصِیَ مَنْ أُقْصِیَ»؛ یعنی هر کسی را توانستند کشتند، هر کسی را توانستند اسیر کردند. اینجا می‌گوید: «حتماً خدای متعال یاری می‌کند» که یاری‌اش به‌وسیلهٔ امام‌زمان؟ع؟ انجام می‌شود. ما الان در مرحلهٔ «بغی بعد از انتقام» هستیم. یعنی آن مسئله‌ای که نمی‌دانم هواپیمای مسافربری و آن‌ها، هیچ. دوباره به ما بغی کرده. شما بگویید: «آقا ما هواپیمای مسافربری را مثلاً یک کاری کردیم، حاج‌قاسم را مثلاً عین الاسد را با آن زدیم» که نمی‌دانم کسی پیدا می‌شود این را به‌حساب انتقام بگذارد. آقا فرمود: «اخراج آمریکا از منطقه». قانون تصویب کردید، عزیزان! اردیبهشت نود و هشت، قانون تصویب کردید برای اخراج آمریکا از منطقه، ماده توش گذاشتید. مجلس باید گزارش بگیرد از دولت و وزارت خارجه هر چهار ماه یک‌بار. این هم سهم مجلس. نمایندگان مجلس این قانون نود و هشت را هم بخوانند، خیلی‌هایشان نمایندهٔ آن دوره هم بودند. این‌ها چه کردند برای این قانون؟ مجلس وظیفه دارد، دولت وظیفه دارد، نهاد مدنی وظیفه دارد، قوهٔ قضاییه وظیفه دارد، همه باید وظیفه ایفا کنند در این زمینه و این تشفی از گذشته نیست، امنیت درست‌کردن برای آینده است.

خدای متعال در آیهٔ حج می‌فرماید که حتماً یاری‌اش می‌کند و امام‌زمان کسی است که یاری می‌شود. به‌خاطر همین هم تو در زیارت عاشورا می‌خوانی: «طَلَبَ ثَارِی مَعَ إِمَامٍ مَنْصُورٍ». کی یاری‌اش می‌کند؟ خدا یاری‌اش می‌کند. چرا یاری‌اش می‌کند؟ چون غیر از اینکه یک‌بار جنایت کرده، دوباره هم بغی کرده و این عادتش شده است.

مجلس سوم

❖انتقامِ سفیر؛ تفاوتی که تاریخ را ساخت.

«سفیرِ پیامبر را کشتند، جنگ شد؛ شهروندِ علی را کشتند، قصاص خواست»

❖ سفیرِ جمهوری اسلامی؛ انتقامی فراتر از قصاص

❖ تهدیدِ معتبر، یعنی شروعِ جنگ؛ «انتقامش را از همین حالا شروع کنید»

❖ اگر مختار قاتلان را کشت، پس انتقام از کیست؟

❖ راضیان به خون، شریکانِ جنایت؛ «رضایت به خون، از خودِ خون هم بدتر است»

❖ انتقام؛ از قاتل تا مکتب. «انتقام از آمریکا، با کشتنِ ترامپ تمام نمی‌شود»

❖ بشارت به شیعیان؛ «حضور در لشکرِ علی؛ حتی بعداز هزار سال»

❖ انتقام از نهادهای اهریمنی؛ «قوانین را برای خودشان نوشتند، نه برای ما»

❖ اقدام متقابل؛ از فلسطین تا میناب. «فلسطینی‌ها با موبایل، برخی با سکوت؟»

- «مدرسهٔ میناب، زنگِ بیداریِ غربی‌زدگان»
- «اقدام متقابل؛ از قانون تا عمل»

❖ راهِ سومِ انتقام؛ از فتوا تا اقدام

«مادرِ میناب، هنوز سرِ قبرِ بچه‌اش می‌خوابد؛ شما خوابید؟»

❖ خون‌خواهیِ حسین؛ از زنجیر تا پرچم

«وقتی زنجیرِ یحیی‌بن‌زید، پرچمِ مبارزه شد»

انتقامِ سفیر؛ تفاوتی که تاریخ را ساخت

«سفیرِ پیامبر را کشتند، جنگ شد؛ شهروندِ علی را کشتند، قصاص خواست»

عرایض ما این شد که ما یک قصاص داریم و یک انتقام (خون‌خواهی). دربارهٔ بعضی‌ها فقط در همان حد قصاص است که یک خونی به‌ناحق ریخته شده، شما هم مقابلش اگر قتل عمد بوده، قاتل را قصاص کنی، همین خون‌خواهی‌اش. اما دربارهٔ بعضی شخصیت‌ها خون‌خواهی بیشتر از قصاص است. این را توضیح دادیم و این مختص به معصوم نیست. فکر نکنید خون اباعبدالله الحسین؟ع؟ که البته نفیس‌ترین خون عالم است، یک خصوصیتی دارد که خون‌خواهی فقط مال حسین‌بن‌علی است. نه، خون‌خواهی برای غیرمعصوم هم هست که بیشتر از قصاص باشد. از حارث‌بن‌عمیر مثال زدیم که سفیر پیامبر بود به سمت امیر بُصریٰ؛ آمد و او را کشت. یک سفیر فرهنگی که رفت یک نامه‌ای بدهد، دعوتش کند، او گرفت و سفیری که مصونیت دارد را کشت. اینجا پیامبر نگفت: «قاتلش را تحویل من بدهید، قصاص کنم.» فراخوان داد برای جنگ که جنگ موته اتفاق افتاد و خون‌خواهی کرد.

مثال تازه‌ای عرض کنم: مثلاً عبدالله‌بن‌خبّاب در دورهٔ امیرالمؤمنین. او هم یک آدم بود، خودش و زنش که باردار بود، داشتند می‌آمدند؛ اما سفیر امیرالمؤمنین نبود، یکی از امرای امیرالمؤمنین نبود، یکی از والیان نبود، شهروند امیرالمؤمنین بود. دلش در گرو امیرالمؤمنین بود. خوارج خودش و زنش را گرفتند و کشتند. اینجا امیرالمؤمنین یکباره لشکر نکشید به سمت خوارج. هنوز جنگ با خوارج شروع نشده بود. این هم حالا آزادی عجیب‌وغریب امیرالمؤمنین است که خوارج در یک شهرکی جمع شده بودند از بعد صفین به نام «حرورا». دوازده هزار نفر در یک شهرکی بودند، یک امام جماعتی برای خودشان گذاشته بودند، یک امیر هم گذاشته بودند. وارد کوفه دیگر نشدند یا آن‌هایی هم که شدند دوباره آمدند رفتند

توی همین شهرک. واقعاً یک شهرک نظامی بود؛ یعنی جمع شده بودند با هم. همه هم منتقد امیرالمؤمنین سر ماجرای صفین بودند، ولی فعلاً شمشیر نکشیده بودند. یک تعدادی می‌گفتند: «آقا جمعشان کن، این‌ها یک‌وقت شورش می‌کنند.» و می‌گفت: «تا دست به شمشیر نبردند، کارشان ندارم.» حتی بیت‌المالشان هم قطع نکرد. شب‌ها پا می‌شد می‌رفت با ایشان مباحثه می‌کرد. ببین این مردم‌سالاری علی‌ابن‌ابی‌طالب را، که هم مرد شمشیر است، هم این‌قدر آزادی می‌دهد به مخالف خودش، به کسی که می‌داند فردا علیه‌اش شمشیر می‌کشد و فتنه می‌کند. پا می‌شد می‌رفت خودش و اصحابش. آن‌ها تریبون که به او نمی‌دادند که برود سخنرانی بکند، می‌رفت توی این شهرک «حرورا» که حالا دوازده هزار نفر بودند. خودش و ابن عباس و یک تعدادی، مثلاً یک شبی یک‌صد نفر را با خودش برده، بعد حلقه‌حلقه می‌شدند، هر کدامشان می‌ایستادند یک تعدادی دورشان جمع می‌شدند بحث می‌کردند تا موقعی که این ابن‌خبّاب را کشتند. خوب دقت کنید، مقایسه‌ها درس به ما می‌دهد.

وقتی ابن‌خبّاب را کشتند ــ که بی‌گناه هم کشتند ــ امیرالمؤمنین به این‌ها نامه زد که: «قاتل ابن‌خبّاب را به من معرفی کنید، باز هم با شما کاری ندارم. مثل قبل می‌آییم می‌رویم و بحث می‌کنیم. مادامی که شورش مسلحانه نکردید، من هم با شما کاری ندارم». ببین اینجا دوباره مثل حارث‌بن‌عمیر نکرد. چرا پیامبر در مقابل امیر بُصریٰ لشکر کشید؛ چون حارث‌بن‌عمیر را کشته، اما اینجا امیرالمؤمنین نکرد؟ چون حارث‌بن‌عمیر خود حکومت پیامبر است، تمثال حکومت است که رفته آنجا. شخصیت حقوقی دارد، فقط یک شخص حقیقی نیست، انگار مجسمهٔ حکومت نبوی است. چون کلاً خلاصه شده در یک آدم. رفت یک دعوتی بکند، تو این را بگیری و بکشی، خب انگار حکومت را کشتی، انگار با حکومت

درگیر شدی. اینجا نمی‌تواند بگوید: «یک خون ریختی، بیا یک خونی به جاش، تمام شود، برود». لشکر می‌کشد. اما وقتی یک شهروند است، از خونش کوتاه نمی‌آید به‌عنوان قصاص، ولی خون‌خواهی که برویم جنگ بکنیم با خوارج چون آدم کشتند؟ نه، ببین یک درجه تخفیف می‌خواهد بدهد. می‌گوید: «باز کشندگانش را تحویل بدهید تا بیشتر خون نریزیم، تا جنگ نکنیم. مثل سابق با هم بحث کنیم». الله‌اکبر از علی‌ابن‌ابی‌طالب.

حالا آن‌ها باد رفت در پوستشان که الان بعد از دو تا جنگ است و دیگر علی‌ابن‌ابی‌طالب مثلاً فرض کنید جامعه‌اش یک جامعهٔ مجروح است و کلی بلا دیده، و الان هم ما دوازده هزار مرد جنگی جدا شدیم. نامه نوشتند که «ما همه با هم هستیم، ما همه‌مان کشندهٔ ابن‌خباب هستیم.» آنجا آقا و مولای ما امیرالمؤمنین یک جوابی داده که ما تا قیامت به این علی‌ابن‌ابی‌طالب افتخار می‌کنیم. به تعبیر من گفت: «شما مثلاً علی را می‌خواهید بترسانید که الان ما همه با هم هستیم؟ و والله العظیم، اگر به یک خون پاکی همهٔ اهل زمین اقرار بکنند که دسته‌جمعی کشتندش، بنده برای جنگیدن با همهٔ کرهٔ زمین، ترسی در خودم نمی‌بینم». بعد وقتی که لشکر کشید و آمد و جنگ شروع شد، حالا جالب است. این را گفتم، دیگر جزو فضایل امیرالمؤمنین حساب کنید. این هارمونی زیبای شمشیر و بیان را ببینید. گفت: «کشندگانش را تحویل بدهید». حکم قرآنی است دیگر. قاتل باید قصاص شود، اگر اولیای دمش بخشیدند هم بخشیدند. آن‌ها گفتند: «ما همه‌مان کشتیم»؛ یعنی بیا با همه‌مان بجنگ. گفت: «خب، باشه، می‌آیم.» وقتی لشکرش را جلو آورد، دوباره یک خطبه خواند. از دوازده هزار نفر، هشت هزار نفر را دوباره جدا کرد با یک خطبه‌اش. امیر بیان هم هست، فقط امیر شمشیر نیست، فقط صاحب ذوالفقار نیست، بیانش از ذوالفقارش تیزتر و رساتر است. کیست در عالم که با یک خطبه، هشت هزار مخالف را جدا بکند و بیاورد

زیر پرچم حق و فقط با چهار هزارتاش بجنگد؟ ببین چقدر تلاش می‌کند خون کمتری ریخته شود، درعین‌حال از شمشیر هم کوتاه نمی‌آید. نه اینکه بگوید: «دیگر این‌ها دارند گردن‌کلفتی می‌کنند، ولشان کن، دیگر حرفِ مرد یکی نیست». نه، حرفِ مرد یک چیز است، وقتی زده، پایش می‌ایستد. خب مقایسه را بگیرید:

سفیرِ جمهوری اسلامی؛ انتقامی فراتر از قصاص

حارث‌بن‌عمیر نمایندهٔ حکومت است که من تشبیه‌اش کردم به شهید سلیمانی. قاطع و قرص سر این منبر می‌گویم: شهید سلیمانی شما از حارث‌بن‌عمیر بیشتر نباشد، کمتر نیست. او نه امامزاده بود، نه معصوم بود. یک سفیری بود از طرف پیامبر. امیر بُصریٰ کشتش، جنگ موته برایش اتفاق افتاد، انتقام، بیشتر از قصاص. نگفت: «یک دونه آدم در مقابلش. کی کشته؟ او را تحویل بدهید.» اما دربارهٔ یک شهروند معمولی که باز حق نداریم خونش پایمال شود، اما دیگر در حد قصاص است. برای شهروند کسی نمی‌رود بجنگد و همه چیز را به هم بریزد و خون بسیار ریخته شود، مگر این حالت خاص بشود که آن‌ها اصرار دارند که خون بریزند، این یکی فعلاً دستشان رسیده. مثل منافقینی که وارد کشور شدند تا تنگهٔ مرصاد آمدند. حالا شما بگویید: «یک شهروند کشتند و مثلاً فرماندار که نکشتند، رئیس‌جمهور که نکشتند، ولی می‌خواهند بقیهٔ شهروندها را هم بکشند. اینجا دیگر نمی‌توانی بگویی: «یک خون است و یک قصاص است».

آیهٔ دیشبی که یکی‌اش دربارهٔ ماجرای حمزه سیدالشهدا بود ــ آیهٔ سورهٔ نحل ــ و یکی‌اش دربارهٔ سید مظلومان بود، یعنی تأویلش حضرت اباعبدالله الحسین؟ع؟ است. در اولِ یکی می‌گوید که حق داری مقابله‌به‌مثل کنی، اما اگر صبر کنی، صبر برای صابران بهتر است.

همین‌جا شاید حکم آمده که مثله‌کردن حرام است. نه، صبر کن، معصیت نکن. تو حق نداری گوش و چشم ببری. تو با آن‌ها فرق می‌کنی. «صبر برای صابران بهتر است.» بعداً می‌توانی هم قصاص کنی، ولی خون‌خواهی‌اش هم بکن که فتح مکه شد، خون‌خواهی آن‌ها.

اما در آیهٔ شصت سورهٔ حج یک اضافه داشت: این حق عقوبت به‌مثل، مقابله‌به‌مثل، یک حرف عقلایی است که می‌توانی مقابله‌به‌مثل کنی. مقابله‌به‌مثل به شرطی که حرام نباشد. نه اینکه اگر او بچه کشته، تو هم بروی بچه بکشی. همین قاعده‌ای که جریان مقاومت گذاشت و گفت: «به‌ازای هر شهروند لبنانی ــ مرحوم سید حسن نصرالله فرمود ــ به‌ازای هر یک آدم، یک آدم؛ ولی شما اگر بچهٔ ما را کشتید، ما بچهٔ شما را نمی‌کشیم، ما یک افسر شما را می‌کشیم». توجه می‌کنید؟ نه کوتاه می‌آید از آن حکم، نه مثلاً می‌گوید: «اگر مسافربری ما را زدی، من مسافربری را می‌زنم.» نه، من اف‌سی و پنج را می‌زنم، من خلبان را می‌زنم. ولی می‌زنم.

تهدیدِ معتبر، یعنی شروعِ جنگ

«انتقامش را از همین حالا شروع کنید»

بر اساس آیهٔ شصت سورهٔ حج و روایات ذیلش می‌خواستند در مکه پیامبر را بکشند. وقتی دورش خیلی خلوت شد، وقتی که ابوطالب از دنیا رفت، حضرت خدیجه از دنیا رفت. ماجرای کشتن پیامبر را طرح‌ریزی کردند که همان لیلة المبیت اتفاق افتاد. باز آقای ما امیرالمؤمنین در بستر پیامبر خوابید، ولی آن‌ها قصدشان بر کشتن جدی بود. فقط یک گپی نزده بودند با هم بنشینند یک حرفی بزنند، یک قراری بگذارند. نقشه کشیده بودند، آمده بودند خانه را

می‌دیدند که کی حمله کنیم بکشیمش؟ وقتی هم آمدند دیدند امیرالمؤمنین در بستر است، باز هم دست برنداشتند. امیرالمؤمنین یک‌خرده کتک‌کاری کردند و بعد افتادند دنبال پیامبر، یعنی در مسیر بیابان‌ها آمدند که پیدایش کنند و بکشند. خیلی آیهٔ عجیبی است. آیه به‌حسب روایات ذیلش می‌گوید: جنگ بدر عقوبت و انتقام آن نقشه بود. پیامبر که کشته نشد. اگر طبق احکام قصاص بخواهی نگاه کنی، خونی ریخته نشده که تو بخواهی قصاص کنی؛ ولی انتقام هست. انتقام پیامبر را دارد می‌گیرد؛ انتقام اخراجش و نقشهٔ قتلش. کدام جنگ؟ جنگ بدر که سه چهارتا از دانه‌درشت‌های دشمن را کشت: عتبه را کشت، شیبه را کشت، ابوجهل را کشتند. روایات ذیل آیهٔ شصت سورهٔ حج می‌گوید: «این عقوبت آن بود». عجب! پس حتی می‌تواند انتقام قبل از مرحلهٔ ریختن خون باشد. کاش ما سر حرف‌های قرآن زودتر می‌ایستادیم.

الان رهبرمان بینمان بود، شاید آن روزی که عکسش را می‌اندازد در منتور، می‌گوید ایشان و آیت‌الله سیستانی در فهرست ترور هستند، انگار مشرکان مکه نقشه می‌کشند. مگر حتماً باید موشک بخورد به‌شان؟ مگر حتماً باید خونش ریخته شود؟ تو به‌صرف همین تهدید معتبر می‌توانی انتقام بگیری. مجوز قرآنی‌اش هست. حالا دیگر مثلاً زور نظامی‌ات نیست یا تجهیزاتش را نداری، او یک بحث دیگر است؛ ولی حکمش بود یا می‌شد ما ارعاب را درست کنیم که کوتاهی کردیم. به نظرم می‌شد در حوزه‌هایمان ولوله‌ای بیفتد، در بین مؤمنانمان ولوله‌ای بیفتد که اگر این‌طور شد، مثلاً حالا دستمان به ترامپ نمی‌رسد، اما هیچ نظامی دشمنی در این منطقه، هیچ نظامی آمریکایی در این منطقه جانش ایمن نیست. تهدید شما اگر معتبر بود و همان روزهای اول سه چهارتا کشته می‌شدند، باور کنید حسابی جمع می‌شد

ماجرا. تو می‌گویی: «آقا هنوز که نکشته، این‌ها می‌خواهند بلوف بزنند». اول نتانیاهو بود، بعد هم خود ترامپ تهدید کرد.

اگر مختار قاتلان را کشت، پس انتقام از کیست؟

نکتهٔ آیهٔ شصت این بود که اگر آمدند و دوباره بغی کردند ــ نقشهٔ قتل داشتند، تو انتقام گرفتی به بدر ــ آن‌ها گذاشتند دوباره بغی کردند و تجاوز کردند که روایات می‌گوید؛ مثلاً علی‌بن‌ابی‌طالب را کشتند، بعداً حسین‌بن‌علی را کشتند اینجا قرآن دیگر مثل آیهٔ یک‌صد و بیست و ششم نحل نمی‌گوید: «اگر صبر کنی بهتره». می‌گوید: «هرآینه خدا یاری می‌کند تو را، پاشو اقدام کن.» حالا بازم ممکن است زمان ببرد. ما هنوز انتقام خون حسین را نگرفتیم، ولی دیگر اینجا مسئله، مسئلهٔ جدی است. اگر این دوباره هم می‌خواهد اقدام کند، باید حسابی خدمتش برسی.

تا اینجا مسئلهٔ فرق بین قصاص و انتقام و این‌ها را گفتیم. حالا انتقام از کی؟ از کی انتقام بگیری؟ چون قاتل که ذیل بحث قصاص بود؛ وقتی است که تو می‌روی او را می‌گیری و می‌کشی! ولی انتقام این‌طور که گفتی، انگار بیشتر از قصاص است؛ مثلاً حارث‌بن‌عمیر را یک آدم ضربه زده، ولی تو لشکر کشیدی بردی که از کی انتقام بگیری؟ این سؤال موجهی است، یک سؤال درست، مخصوصاً وقتی زمان گذشته باشد.

قبلاً گفتیم که مختار قصاص کرد قاتلان اباعبدالله را، اما انتقام حسین را نگرفته. خون‌خواهی در حد قصاص را انجام داده. اگر مختار کار را تمام کرده بود، معنا نداشت که مثلاً تا یک هزار سال بعدش در روایات ما، روایات امام‌های بعد در سال یک‌صد و چهل، در سال‌های بعد بگویند که مثلاً «یا لثارات الحسین» پرچم امام‌زمان؟ عج؟ است. این دین که

یک نفر را دو بار قصاص نمی‌کند. آن‌هم این اولیایی که ما می‌شناسیم که گردنشان از مو باریک‌تر است برای احکام خدا، برای خودشان امتیازی قائل نیستند. ولیّ خدایی که اگر خون خودش باشد و خودش باشد، می‌گوید: «ببخشش». کسی که دربارۀ ابن‌ملجم گفت. خب، الان برای خون اباعبدالله یک‌بار مختار قصاص کرده، یک‌بار هم امام‌زمان بیاید دوباره قصاص کند؟ دوباره قصاص نمی‌کند. پس چیست؟ این انتقام، این خون‌خواهی از کیست؟ آن‌ها که تمام شدند دیگر، رفتند. تو الان می‌خواهی مثلاً هزار سال بعدش از کی انتقام بگیری؟ خیلی سؤال عجیبی است. در زمان حال، انتقام از کی؟ باز تو می‌گویی: «از همان لشکر». آقا از این پایگاه شلیک شده به ما، ما حمله می‌کنیم به آن پایگاه. حالا همانی که مثلاً موشک را زده، ما چه‌کار داریم دیگر؟

راضیان به خون، شریکانِ جنایت

«رضایت به خون، از خودِ خون هم بدتر است»

روایاتی را امام‌صادق؟ع؟ برای شیعیان زمان خودش خواند. یک تعدادی هضم کردند، یک تعدادی هضم نکردند. زمان امام‌رضا؟ع؟ دوباره از امام‌رضا پرسیدند که چه می‌گویید دربارۀ این روایت امام‌صادق؟ع؟ که برایشان یک حرف عجیب است. انصافاً هم عجیب است. اگر خواستید رجوع کنید به کتاب «ثواب الأعمال و عقاب الأعمال» صفحۀ دویست و هفده از مرحوم صدوق، رئیس محدثین شیعه است. خیلی هم کتاب خوبی است، اصلاً ترجمه‌های مختلف هم دارد. خوب است در خانه داشته باشید. چندین روایت است، من کوتاه‌ترینش را بیان می‌کنم: امام‌صادق؟ع؟ فرمود: «اَلْقَائِمُ وَ اَللَّهِ يَقْتُلُ ذَرَارِيَ قَتَلَةِ اَلْحُسَيْنِ؟ع؟ بِفِعَالِ

آبَائِهَا»؛ قیام‌کنندهٔ ما، همان کسی که فرج می‌آورد، ذریهٔ قاتلان اباعبدالله را می‌کشد به‌خاطر فعل پدرانشان.

بی‌رودربایستی باشید! برای شما هم سؤال می‌شود: «آخه بابا هزار سال بعدش است، سی چهل نسل فاصله است. سی چهل نسل قبل یک کاری در کربلا کرده، بعدی‌ها باید جواب بدهند؟» انصافاً جای سؤال دارد. خیلی نمی‌خواهد آدم در دنیای مدرن باشد و حقوق بشر خوانده باشد. همان‌جا هم برایشان سؤال شد. آمدند سؤال کردند از امام‌رضا؟ع؟ شاید شصت هفتاد سال بعدش.

یک روایت دیگر که سند صحیح هم دارد در «عیون أخبار الرضا» جلد دو، صفحهٔ دویست و هفده است که می‌گوید: «يَا ابْنَ رسول‌اللهِ مَا تَقُولُ فِی حَدِيثٍ رُوِیَ عَنِ الصَّادِقِ؟ع؟ أَنَّهُ قَالَ إِذَا خَرَجَ الْقَائِمُ قَتَلَ ذَرَارِیَ قَتَلَةِ الْحُسَيْنِ؟ع؟ بِفِعَالِ آبَائِهَا فَقَالَ؟ع؟ هُوَ كَذَلِکَ».

عزیزان برای اینکه روایاتمان صحیح جمع شود، شاگردان برتر ائمه یک دفترچه‌هایی داشتند، روایات را توش می‌نوشتند. به این دفترچه‌ها می‌گفتند «اصول». بعد بقیه می‌آمدند استنساخ می‌کردند؛ یعنی وقتی می‌خواند، او می‌نوشت، دوباره چک می‌کردند. چهارصد تا دفترچه شد به‌مرور. بعد باوجوداین، چون بعضی از ما غالیان شدند، رفتند غُلوّ کردند، از خود شاگردان اهل‌بیت جریان‌های انحرافی درآمد. دوباره در دورهٔ امام‌رضا؟ع؟ یک پالایش حدیثی انجام شد. شاگردان مخصوص امام‌رضا؟ع؟ یک‌بار دیگر احادیثی که از اهل‌بیت رسیده بود، از ائمهٔ قبل رسیده بود را پالایش کردند، مثل یونس‌بن‌عبدالرحمن و دیگران. این را می‌گویم که خاطرتان تخت باشد، آن‌که به ما رسیده با کلی زحمت و وسواس رسیده. البته بازم روایت صحیح و ضعیف همه هستند دیگر. ولی آن روایت‌هایی که روایت‌های صحیح هستند، چهارمیخ بررسی شدند. الان این راوی که خودش هم از ملازمان حضرت است،

نمی‌پرسد: «آیا پدرت چنین چیزی گفته است یا نه؟» برای او مسلّم است که گفته. ما بررسی کردیم، روایت صادر شده. من در دوره‌ای هستم که روایات صحیح از سقیم جدا شدند. دانشمندان علم حدیث این کار را کردند. این روایت از امام‌صادق سر زده که گفته: «وقتی قیام‌کنندهٔ اهل‌بیت ــ که الان حضرت مهدی؟عج؟ است ــ قیام کرد، ذریهٔ قاتلان اباعبدالله را می‌کشد به‌خاطر فعل پدرانشان».

ببین، سؤال این است. نمی‌گوید: «آیا چنین روایتی درست است یا نه؟» می‌گوید: «این روایت از امام صادق سر زده، چه می‌گویید درباره‌اش؟» امام‌رضا؟ع؟ هیچ منفعل نشد. گفت: «هُوَ كَذَلِكَ»؛ «همینه.» راوی یک دانشگاه‌شریفی بود، گفت: «فَقُلْتُ فَقَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرى مَا مَعْنَاهُ». معنای این چیست؟ قرآن گفته: «هیچ‌کسی بار گناه دیگری را بر نمی‌دارد».

این خیلی خوب است. راوی وقتی راوی فهیمی باشد، برای طول تاریخ سؤال‌های لازمش را می‌کند. ولی اگر همین‌طور باشد که بله هر چه شما بفرمایید، خداحافظ شما. ما الان می‌ماندیم که این چیست؟ مثلاً جوابش چیست و شبهه می‌شد برامون که «آخه مثلاً بابا کشته، آن هم بابا که می‌گوییم بابای سی چهل نسل فاصله، بعد تو فرزندان و ذریه را بخواهی بکشی؟».

امام‌صادق؟ع؟ فرمود: «فَقَالَ صَدَقَ اللَّهُ فِي جَمِيعِ أَقْوَالِهِ لَكِنَّ ذَرَارِيَ قَتَلَةِ الْحُسَيْنِ يَرْضَوْنَ أَفْعَالَ آبَائِهِمْ وَ يَفْتَخِرُونَ بِهَا» منو جلوی قرآن قرار نده. قطعاً خدای متعال همهٔ آیاتش درست است و قولش درست است. لکن هر کسی هم‌خون است، نه. کسی که راضی بوده به آن عمل، اصلاً هم‌خون نباشد. یک کسی بعداً آمده، هم‌خونی ژنتیکی ندارد، ولی رضایت دارد به آن عملی که آن‌ها انجام دادند. این که ذریهٔ قاتلان اباعبدالله بودن، راضی بودند به افعال

اجداد خود و افتخار می‌کنند به آن که حسین را کشتند؛ یعنی مثلاً الان یک وهّابی متعصب، یک ناصبی متعصب، یک داعشی متعصب ــ الحمدلله شما زنده بودید و دیدید، در تلویزیون و خبرها هم دیدید که در همین شام که الان اسمش شده سوریه، اسم گردانش را می‌گذاشت «گردان شمر»، «گردان یزید»؛ عکس‌هایش هست، می‌توانید ببینید. وقتی داعش خروج کرد در دمشق و دمشق را جدی تهدید کرد، دیگر داشت نزدیک می‌شد به کاخ ریاست‌جمهوری، سر دیوار حرم زینب کبری؟سها؟ این جمله را با رنگ‌ها نوشتند: «تو هم همراه با اسد سرنگون خواهی شد».

انتقام؛ از قاتل تا مکتب

«انتقام از آمریکا، با کشتنِ ترامپ تمام نمی‌شود»

پس مسئله، مسئلهٔ قصاص نیست، چون قصاص که برای خود قاتل است، آن را مختار انجام داد. انتقام است. انتقام از کیست؟ اگر هنوز گردان‌اش هست که مال شما هنوز هست، هنوز پادگانی به نام اسرائیل هست، هنوز ناوگانی به نام آمریکا هست، همانی که موشک به هواپیمایت زده، همانی که دبستان میناب را بمباران کرده و همانی که رهبرت را بمباران کرده، هستند. همان آدم‌ها الان هستند. این که تکلیفت معلوم است: هم قصاص است و هم خون‌خواهی. اصلاً فاصله افتاد و مثلاً بازنشسته شد. من الان اگر انتقام آن هواپیما را از لشکر آمریکا گرفتم، کار بی‌خودی کردم؟ بگویم: «نه، باید همان مأمور را پیدا کنیم». مگر حرف از قصاص می‌زنم؟ حرف از انتقام می‌زنم. هیچ عاقلی در دنیا نمی‌گوید: «چه ربطی دارد که...» پس ربط دارد. همین لشکر بوده، همین تجهیزات بوده، توی همین سیاست‌های شیطانی و اهریمنی این قدرت بوده. ان‌شاءالله که من و شما بتوانیم این حکم

را اجرا کنیم و ترامپ را قصاص کنیم. قصاص کنیم غیر از انتقام. حالا چه قصاص کنید، چه قصاص نکنید، من اصلاً می‌گویم قصاص هم کردید، آیا انتقام از آمریکا تمام شد؟ نه، فقط به کشتن ترامپ نیست. حالا اصلاً ترامپ رفت، به همین مریضی‌ای که دارد، به درک واصل شد، شما چه می‌خواهید بگویید؟ می‌گویید قاتل آقا و سردار سلیمانی مرد پس تمام؟ مگر من حرف از قصاص فقط زدم؟ تو اگر الان به آمریکا، به منافع آمریکا حمله کنی، به نیروهای آمریکا که در این منطقه غاصبانه حضور دارند حمله کنی، به انتقام سردار سلیمانی و رهبر شهید و سید حسن نصرالله، تو کار بی‌جایی کردی؟ قرآن می‌گوید: «انتقام همین است». حالا اگر این چسبیدگی زمان کش آمد، هزار سال وسطش افتاد، ولی باز این‌ها انگار ادامهٔ آن مکتب‌اند. این‌ها ادامهٔ آن مکتب باشند، باز هم درست است انتقام ازشان بگیریم. باز هم درست است و این یک فهمِ خالصِ شیعه است که قرآن کریم هم به این معنا اشاره دارد. اگر کسی به روایات، چون روایت است، خدشه وارد کند که یک آدم نقل کرده، حداکثر آدم راست‌گو و امینی بوده، می‌گوییم روایت صحیح است؛ ولی قرآن خیلی بیشتر از روایت صحیح است. قرآن لفظش از پروردگار است و قطعی‌ست، صدورش از پروردگار عالم قطعی‌ست. اینجا فرمود: اگر ذریه را می‌کشد، به‌خاطر رضایت به افعال پدران و اجدادشان و افتخار کردنشان به آن کار است. «وَ مَنْ رَضِيَ شَيْئاً كَانَ كَمَنْ أَتَاهُ»[۱۴]؛ هر کس راضی به فعلی بشود، انگار آن را انجام داده است.

بشارت به شیعیان؛

۱۴. شیخ صدوق، التوحید، ص۳۹۲.

«حضور در لشکرِ علی؛ حتی بعداز هزار سال»

آیهٔ یک‌صد و هشتاد و سه سورهٔ آل‌عمران. پیامبر خدا با یهودیان زمان خودش ــ نه یهودیانی که مردند و الان در برزخ‌اند ــ با یهودیان زمان خودش وقتی احتجاج می‌کند، می‌گوید: «رسولان الهی را خدای متعال برایتان فرستاد با بینات... فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ». چون یهودی‌ها یک ادعایی داشتند که: «ما دین داریم، مشرکان که دین نداشتند، دین اصلاً پیش ما بوده». می‌خواستند بگویند نبوت خانه‌زاد ما بوده. وقتی کسی نمی‌دانست نبوت چیست، نبوت در یهود اتفاق می‌افتاد. پیامبر اینجا می‌گوید: «اگر راست می‌گویید، پس چرا شما انبیا را کشتید؟». خود این‌ها نکشتند، نسل‌های قبلی‌شان کشتند؛ ولی به این‌ها خطاب می‌کند و می‌گوید: «شما کشتید.» آیهٔ یک‌صد و هشتاد و سه آل‌عمران، یهود زمان پیامبر را «قاتلان انبیای گذشته» می‌شمارد؛ یعنی مثلاً اسماعیل صادق‌الوعد را شما کشتید. به همین استدلال.

یک بشارت هم به‌تان بدهم، خطبهٔ دوازده نهج‌البلاغه را ملاحظه بکنید. در یکی از این جنگ‌ها ــ به گمانم جمل یا صفین ــ یک کسی می‌آید پیش امیرالمؤمنین و می‌گوید: «کاش برادرم با ما بود، الان با ما نیست». به قول امروزی‌ها امیرالمؤمنین؟ع؟ می‌گوید: «هواش با ما بود؟»، «دلش با ما بود؟» گفت: «بله، خیلی خاطرخواه شماست». امیرالمؤمنین گفت: «پس او هم با ماست». بعدش یک جملهٔ عجیبی دارد: «وَ لَقَدْ شَهِدَنَا فِي عَسْكَرِنَا»؛ یعنی «در لشکر ما هستند کسانی که بعداً زمانه آن‌ها را می‌آورد». شما الان در لشکر امیرالمؤمنین هستی به‌خاطر رضایتت. رضایت این‌طور است. فقط قاتل را جمع نمی‌کند، شما را هم جزو اصحاب عاشورا می‌کند، شما را هم جزو اصحاب صفین می‌کند. اگر واقعاً راضی باشید به

آن کار و افتخار کنید. می‌گوید: «این‌ها کسانی هستند که بعداً زمان جمعشان می‌کند و ایمان قوی‌شان می‌کند».

انتقام از نهادهای اهریمنی

«قوانین را برای خودشان نوشتند، نه برای ما»

پس از کی انتقام گرفته می‌شود؟ از کسی که نمایندگی آن مکتب است، استمرار آن سازمان است؛ مثلاً سازمان موساد تروری کرده و حالا آدمی که ترور کرده و یا فرمان صادر کرده مرده است الان سازمان موساد زیر انتقام است. من چه‌کار دارم به آن آدم؟ اگر می‌خواستم قصاص کنم، دنبال آن آدم می‌چرخیدم، ولی انتقام بالاتر از این حرف‌هاست. سنتکام این دستور را داده، سنتکام طرف من است. هر زمانی که زورم برسد، منِ امت اسلامی پنجاه سال دیگر زورم رسید سنتکام را سر جایش بنشانم، حرفی نیست. همین لشکر است. بله، اگر کلاً آمریکا نظامش پاشیده شد و یک نظام دیگر آمد و دیگر لشکرشان و سپاهشان و نیروهای نظامی‌شان دیگر آن‌ها نبودند و آن‌ها نیستند، دیگر کسی به او حمله نمی‌کند. ولی اگر همان است، پس این را جدی بگیرید. غیر از قصاص نتانیاهو و قصاص ترامپ و مثل این‌ها، مسئلهٔ انتقام از آن دستگاه‌های اهریمنی هم مطرح است.

حالا ما چطور می‌توانیم این انتقام را بگیریم؟ در حقوق بین‌الملل دو تعبیر وجود دارد. مثلاً مادهٔ پنجاه طرح کمیسیون حقوق بین‌الملل، اقدام متقابل یا مشابه را می‌پذیرد، ولی اقدام تلافی‌جویانه را خلاف می‌داند. یعنی چه؟ یعنی کاری که پیامبر در بدر کرد، الان طبق حقوق بین‌الملل ممنوع است. می‌گویند: تو را که نکشتند، فقط نقشه کشیده بودند پس تو حق نداری تلافی کنی. ممنوع است. می‌گوید: «دادگاه بین‌المللی گذاشتیم، بیا آنجا شکایت

کن»؛ ولی در یک نظم نابرابر است. این‌ها را نوشتند برای ما، نه برای خودشان. خیلی‌ها فکر می‌کردند این‌ها یک قانون اساسی دنیاست.

در همین کشور خودمان کسانی بودند که می‌گفتند: «بله. آمریکا یک‌خرده وحشی است در دنیا؛ ولی اروپایی‌ها به ارزش‌های جهان‌شمول حقوق بشری پایبندند. اصلاً حکومتشان و نظمشان بر اساس این آمده. چیزهایی که در سازمان ملل نوشته‌اند را خودشان اعتقاد دارند». از غزه به این‌ور، منصف‌های این جریان هم به این حرف شک کردند و گفتند: نه آقا، این‌ها را نوشتند برای خودشان که او وقتی تو را ترور کرد، نتانیاهو سید حسن را ترور می‌کند، خودش هم دستور را صادر می‌کند، با هواپیما رفته سازمان ملل. همان‌جا دستور می‌دهد، عکس می‌اندازد، خبرش هم می‌آید، توییت هم می‌زند، افتخار هم می‌کند، پنهان هم نمی‌کند؛ اما وقتی می‌خواهی تلافی کنی همین را، می‌گوید: «نه، ترور نکن». خب او من را ترور کرده. می‌گوید: «کرده باشد، دادگاه بین‌المللی گذاشتم، بیا آنجا شکوائیه بیاور». حالا برو ببر. بعد هم دوباره ترورت می‌کند. آن دادگاهی که بعد از هیجانات جهانی و خیزش جهانی برای غزه مجبور شد دادگاه لاهه را لحاظ کند و حکم جلب بدهد، مجلس سنای آمریکا، چند نمایندهٔ کنگره علیه آن‌ها بیانیه صادر کردند، قاضی رفت در فهرست تحریم. ما با این دنیا مواجهیم. عمل متقابل را فقط می‌پذیرد.

فرق عمل مقابله‌به‌مثل و تلافی‌جویانه با اقدام متقابل چیست؟ می‌گوید: «تو فقط حق اقدام متقابل داری، نه مقابله‌به‌مثل. حق نداری بروی تو هم ترور کنی. پس چه‌کار کنم؟ می‌گوید: تو فقط در جاهایی که او نقض کرد، به‌حکم ثانوی تو هم می‌توانی نقض کنی. مثلاً در برجام، تو حق نداری عهد پیمان بشکنی و بروی بیرون. اگر شکستی، ما در شورای امنیت علیه‌ت بیانیه صادر می‌کنیم، ای‌بسا جنگ بکنیم با تو؛ ولی اگر آمریکا رفت بیرون، تو هم می‌توانی

بروی بیرون. به این می‌گویند اقدام متقابل. شامل ترور و تحریم هم می‌شود؟ مثلاً بگویی: «او من را تحریم کرده، من هم او را تحریم کنم.» می‌گوید: نه، چون او تحریم کرده، تو حق نداری تحریم کنی. چون او ترور کرده، تو حق نداری ترور کنی. این‌قدر را می‌پذیرد، بقیه را واگذار می‌کند به دستگاه‌هایی که خودش طراحی کرده که ظالمانه است و حق شما را نمی‌گیرد.

اقدام متقابل؛ از فلسطین تا میناب

«فلسطینی‌ها با موبایل، برخی با سکوت؟»

سر این منبر با خودم عهد بستم، البته به اندازهٔ طاقت و بضاعتم باشد که به احتیاط حرف بزنم و جهات طرف مقابلم را لحاظ کنم. در دو سه‌لایه می‌خواهم به شما بگویم. در همان لایهٔ غیر تلافی‌جویانه؛ یعنی باید از طریق قانونی و از سوی اقدام متقابل باشد.

یک: چرا یک کاری نمی‌کنید برای کشورتان؟ به خود آقایون روشنفکران می‌گویم، به سلبریتی‌هایمان می‌گویم. فرض این است که اصلاً قرآن ما را قبول ندارند، روایات امام صادق را قبول ندارند. اصلاً بنایش بر این نیست که قانون اساسی جمهوری اسلامی را قبول داشته باشند. می‌گویند: قوانین بین‌المللی را قبول داریم. خب، شما پرچم اقدام متقابل را بردارید! آقای بزرگواری که همیشه صدای حقوق بشری... خانم محترمی که همیشه صدای همین نظم بین‌المللی هستی که همه چیز درست است و زندگی خوب مال آن‌هاست و آن ما هستیم که وحشی هستیم. خب، شما کاری که برای غزه شد، شما برای ایران بکنید. فلسطینی‌ها چه کردند برای غزه؟ اول از فلسطینی‌ها شروع شد، بعد کل آزادگان دنیا. فلسطینی‌هایی که همه‌شان پرچم فلسطین برداشتند و مظلومیت غزه را صدا زدند؛ یعنی

همان‌هایی که رفته بودند بیرون فلسطین و هیچ‌کدام شهروند فلسطین نبودند. همه‌شان با حماس بودند؟ نه، همه‌شان مسلمان بودند؟ نه، اسلام سیاسی قبول داشتند مثل هنیه و مثل سنوار؟ نه. گفتند: «بچه کشتن را قبول نداریم». این‌ها گفتند. سلبریتی‌ها گفتند، خواننده‌ها گفتند، نوازنده‌ها گفتند، عرق‌خورها گفتند. یک صدای جهانی شد که لاهه مجبور شد حکم علیه دشمن صادر کند.

«مدرسهٔ میناب، زنگِ بیداریِ غربی‌زدگان»

به خانم‌ها و آقایون سلبریتی و آن‌هایی که جانشان برای غرب در می‌رود و آن‌هایی که نظم بین‌الملل را نظم عادلانه‌ای می‌دانند و جمهوری اسلامی را موجود چموشی می‌دانند، می‌گویم: آیا بچه‌های میناب را کشتند یا نه؟ آیا ماکان پودر شد یا نه؟ انصافاً ماجرای بچه‌های ما در میناب از ماجرای هند عجیب‌تر نیست؟ یک دختری در ماشین گیر افتاده، زنگ زده به اورژانس، صدایش را اورژانس ضبط کرده. سرش چند فیلم ساختند. همین فلسطینی که نه دولت دارد، نه رسانه دارد، هیچی ندارد. ما رسانهٔ ملی‌مان هم این کارها را نمی‌کند. ما حزب‌اللهی‌ها فقط پرچم بلند کردیم و بیشتر می‌گوییم آقا و انتقام خون آقا. خب، آنکه دی‌ماه آمده شعار علیه آقا داده که الان نمی‌آید زیر پرچم تو؛ ولی چرا زیر پرچم میناب نمی‌رود؟ چرا زیر پرچم کودک‌کشی نمی‌رود؟ آخه نوبت بعد بچهٔ خودش است. این چه بلایی است که ما دچارش شدیم؟ آن شب هم فریاد کردم که اپوزیسیون جمهوری اسلامی فقط ضد جمهوری اسلامی نیست، ضد ایران است. می‌رود رقاصی می‌کند، می‌گوید: «عمو ترامپ متشکریم». در بهترین حالتش می‌گوید: «خب، یکی هم خطا می‌رود دیگر». فلسطینی‌ها این‌طور نبودند. سکولارشان هم این‌طور نبود. شما می‌گویید نظام بین‌الملل،

خب شما صدا بشوید برای نظام بین‌الملل. ما که برویم دستگیرمان می‌کنند. شما می‌توانید بروید ثبت کنید، شما می‌توانید بروید شکایت کنید، شما حقوق‌دان استخدام بکنید. صدای مظلومیت بچه‌هایتان بشوید. یک سطح از انتقام که خیلی هم روشنفکرانه است.

«اقدام متقابل؛ از قانون تا عمل»

سطح دو انتقام که باز هنوز در پارادایم خود غربی‌هاست. قانونی تصویب کردیم که دوازده ماده دارد. قانون اقدام متقابل. در تاریخ سه اردیبهشت سال نود و هشت و بر اساس همان مادهٔ پنجاه تنظیمش کردیم؛ یعنی در نظام بین‌الملل یک قانون مشروع است و فقط قانون جمهوری اسلامی نیست. اصول بین‌الملل در آن لحاظ شده. وقتی سپاه پاسداران را گروه تروریستی اعلام کردند، ما هم آمدیم سنتکام را مقابلش کردیم گروه تروریستی. بعد که سردار سلیمانی را شهید کردند، یک‌خرده موادش را افزون کردیم. ببینید دولتمردان ما، روشنفکران ما، آن روزنامه‌هایی که هر صبح منتشر شده و تیترشان یک حرفی می‌زند، تیتر اولشان بیشتر می‌گویند: «آقا تمام کنید برود، کش ندهید این‌قدر».

قانونی است که در جمهوری اسلامی تصویب شده و اصلاً آن روز همهٔ نمایندگان مجلس، اصلاح‌طلب و اصول‌گرا، همه‌شان لباس پاسداری تنشان کردند. مادهٔ دو می‌گوید: «دولت موظف به اقدام متقابل در چارچوب مصوبات شورای‌عالی امنیت ملی اقدام متقابل کند، اقدام مشابه بکند.» مادهٔ شش می‌گوید: «وزارت خارجه با همکاری سایر دستگاه‌ها موظف است با استفاده از ظرفیت‌های حقوقی، سیاسی، دیپلماسی، دفاعی برای تعطیلی پایگاه‌های آمریکایی در منطقه تلاش کند». نود و هشت ها! ما هنوز وارد وعده‌های صادق هم نشدیم، چه برسد به جنگ دوازده‌روزه و جنگ رمضان که اگر می‌توانید با دیپلماسی. آخر

یک دستگاه اهریمنی آمده تو را هم تروریست شمرده و وقتی می‌گوید تروریست؛ یعنی هر جا دیدی ایشان را می‌توانی بزنی. آمدی قانون تصویب کردی، بردی شورای نگهبانت تصویب کرده، قانون رسمی کشورت شده. به‌جای سید مجید موسوی، وزیر خارجه را موظف کردی که برو به کمک دستگاه‌های دیگر، هر کاری بلدی بکن تا پایگاه‌های آمریکایی جمع شود. مثلاً چه‌کار کند؟ مثلاً برود با این کشورهایی که پایگاه آمریکایی دارند حرف بزند، بگوید؛ مثلاً فرض کنید در ازای امنیتی که خودمان تأمین کنیم، با بعضی کشورهای دیگر این پایگاه‌ها را در یک ضربی از زمان کم کنید تا به صفر برسد.

در ادامه می‌گوییم: «بهره‌مندی نیروهای آمریکایی از تأسیسات، تجهیزات، منابع مالی و دیگر کمک‌های احتمالی کشورهای منطقه خاتمه دهد.» مواد دیگر هم به وزارت اطلاعات وظیفه داده، به قوهٔ قضائیه وظیفه داده. در مادهٔ یازده این قانون گفتیم: «هر چهار ماه یک‌بار این دستگاه‌هایی که قانون موظفشان کرده، باید بیایند گزارش کار بدهند به کمیسیون امنیت ملی مجلس». چهار ماه یک گزارش. اگر شما یکی‌اش را برای من گفتی، هر چه گفتی تو درست گفتی.

می‌گویی: موشک نه، جنگ نه! این جنگ‌افروزها را از این منبرها بگیرید. این‌قدر نروند و بگویند: «سید مجید نقطه‌زن...» هی این‌ها را نگویند، هی ایران را خراب‌تر نکنند. خب، به شکل دیپلماسی برو اقدام کن دیگر. آن هم نمی‌کنی. قوهٔ قضائیه شکایت از شهید سلیمانی به همان دستگاه‌های بین‌المللی را تا کجا رسانده؟ چقدر پیوست رسانه‌ای؟ چقدر پیوست مردمی؟ چون صرفاً آن هم با یک شکایت که نمی‌تواند کاری بکند. ماجرای غزه را گفتم که تا دنیا تکان نخورد، تا هر سالن رقص و موسیقی و استادیوم فوتبالی تکان نخورد و نلرزید، اثری نکرد. مگر دنیا این‌طور است که تو یک ورقی بگذاری سر دادگاه لاهه، سریع جلبش

کنند؟ این‌ها همه اقداماتی است که درون چارچوب نظم بین‌المللی، اصطلاحاً اقدام متقابل، اقدام مشابه است.

راهِ سومِ انتقام؛ از فتوا تا اقدام

«مادرِ میناب، هنوز سرِ قبرِ بچه‌اش می‌خوابد؛ شما خوابید؟»

حالا من و شما یک حزب‌اللهی می‌گوییم که بازم می‌گوییم: تا الان دو راه گفتم. اگر آن راه‌ها هنوز باز است که هیچ وگرنه راه‌های دیگر باز است. آقا مگر من موظفم حتماً در مقابل یک جانیانی مثل نتانیاهو پایبند به این قوانین باشم؟ مرجعیت شیعه چرا فتوا نمی‌دهد؟ جوان‌های باغیرت عراق و لبنان و ایران چرا کاری نمی‌کنند فتوا دستشان را پر کند؟ به‌ازای ماکان، یک افسر آمریکایی. در عراق، در هر جا که هستند. به‌ازای هر کدامشان یک افسر. دستش به ترامپ نمی‌رسد، دستش به نیروی نظامی آمریکایی که می‌رسد، در امارات و در قطر که به‌وفور پیدا می‌شوند. تو جاهایی که مشغول اراذل بازی‌شان هستند. فکر می‌کنی این تهدید، تهدید معتبری نیست؟ یک کافه‌ای منفجر بشود که چهارتا آمریکایی توش نشسته‌اند و بدمستی می‌کنند، حساب کار دستشان نمی‌آید. راهش هم فتوا است.

آقای وزارت اطلاعات نمی‌تواند گردن بگیرد، آقای رئیس‌جمهور رفته در تفاهم‌نامه و نمی‌تواند الان یک کاری این‌طور بکند. گفتم: در مادهٔ یک و دو چیزی را امضا کرده که قفل کرده انتقام را به شکل دولتی و حکومتی، چون گفتیم: من متعرض تو نمی‌شوم، تو هم متعرض من نشو. تو نمی‌روی، تو که صدسال است نمی‌روی. او نمی‌شود، تا الان که صدبار شده. دوباره هم می‌شود؛ ولی نمی‌دانم چرا تو همیشه باید بروی تعهد بدهی. بله، به لحاظ حکومتی طوری نوشتیم که آن شب گفتم که کاش مسکوت می‌گذاشتیم، البته هنوز هم

دور نیست. هنوز هم در تفاهم‌نامه است و توافق نهایی نشده است. با هنرمندی حقوقی طوری بنویسند که مسئلهٔ انتقام مسکوت گذاشته شود، نه تصریحی آمده باشد که قفلش کند و حکومت نتواند. من با یک ارتش مجهزی روبرو هستم، با چاقو که نمی‌شود کشت. سپاه نتواند عملیاتی کند، وزارت اطلاعات نتواند عملیاتی کند. چرا می‌کنی کار را؟ خون تو ریخته شده و دوباره هم می‌ریزد. اگر نشد و آن کار را نکرد، راه دیگر که هست: مرجعیت فتوا بدهد، جوان‌های باغیرت اقدامی بکنند در جهان اسلام. چه ربطی به تفاهم بین آقای پزشکیان و ترامپ دارد؟ مرجعیت یک نهاد مدنی است، یک نهاد حکومتی که نیست. این راه را نگذارید بسته شود. این راه را نگذارید بسته شود. دارم تأکید می‌کنم که این برای دیروز نیست. کسی فکر نکند کینه‌ها را دور بریزیم. دیروز، دیروز بود، تمام شد. فکر امروزوفردا باش. به خدا، چون به فکر امروزوفردا هستم دارم این را می‌گویم. اگر مطمئن بودم آخرین خونی است که ریختند، می‌گفتم: «ولش کن، او هم خودش آرزوی شهادت داشت». نشان به این نشان که رهبرتان، هنوز بعید می‌دانم کسی از شما از نزدیک دیده باشدش قبل از رهبری‌اش، الان صدایش را نمی‌توانید بشنوید، تهدید ترور برایش جدی است. خب، اگر تمام شده و همه چیز حل شده، ایشان هم بیاید بیرون دیگر. اگر هنوز دوباره احتمال ترور هست، پس تو باید یک‌سطحی از انتقام و قصاص را انجام بدهی که رهبرت بتواند بیاید با مردمش حرف بزند، بتواند بیاید نماز پدرش را بخواند. آقای قالیباف در شدیدترین درجهٔ امنیتی باید باشد والا باور کنیم می‌گیرند از ما. پس حرف فرداست، حرف دیروز نیست که بگویید: «آقا کینه‌ای از دلتان پاکش کنید، تمام شد، رفت». تمام نشده، ادامه دارد. پروژه همین‌الان است. هنوز لیستش را اگر چاپ کند، می‌گوید: «این‌ها هنوز در فهرست ترورند». مگر تعارف دارد؟ آقای قالیباف در لیست ترور هست یا نیست؟ خب بگویید. بوده و هست.

شرم می‌کنم به‌عنوان یک ایرانی می‌گویم: رفتند ژنو، رئیس‌جمهور آمریکا با جسارت تمام می‌گوید: اگر توافق نکنند، نمی‌گذاریم برگردند. به همین وقاحت. اینجا نباید یک تهدید معتبر برود؟ این بی‌رگی خوب است که دارد اتفاق می‌افتد در کشور ما؟ فقط داری رویش را زیاد می‌کنی که بیشتر بکشد، رهبران آرزویشان است کشته بشوند. من چه بگویم؟ مادر مینابی هنوز سر قبر بچه‌اش است، چهار ماه گذشته، پدر کنار قبر بچه‌اش می‌خوابد هنوز. به‌خاطر ایران، به‌خاطر زنان و دخترانش

من الان روشنفکرانه‌ترین لایه‌اش را گفتم، تا آن قسمتی که انقلابی و شیعی است. ببین تو کجایی؟ یکی‌اش را بردار دیگر، یکی از پلن‌ها را تو داشته باش و خون‌خواه خون حسین باش.

خون‌خواهیِ حسین؛ از زنجیر تا پرچم

«وقتی زنجیرِ یحیی‌بن‌زید، پرچمِ مبارزه شد»

به خون‌خواهی حسین، قیام‌هایی اتفاق افتاد، درحالی‌که می‌دانستند فقط قیام حضرت مهدی است که می‌تواند انتقام نهایی را بگیرد. اگر الان یک خبر غیبی به من برسد و بگویند: «فلان اتفاق، مثلاً پایگاه‌های آمریکایی را شما نمی‌توانید جمع کنید، امام‌زمان یک توقیعی نوشته به یکی از اهل الله نوشته: پایگاه‌های آمریکایی در زمان خودم جمع می‌شوند.» به نظرم ما کلاً جمع می‌کنیم مبارزه با آمریکا را. اما نگاه کنید شیعیان گذشته چه کردند؟ باوجوداینکه خبر قطعی دستشان رسیده بود که «یا لثارات الحسین» را امام‌زمان انجام می‌دهد، انتقام را فقط او انجام می‌دهد، اما این پرچم را رها نکردند؛ یعنی می‌دانستند شکست می‌خورند. زید شهید، یحیی‌بن‌زید. زید پسر امام سجاد، یحیی نوهٔ امام‌سجاد. یحیی

را برایتان بگویم، ما این‌ها را لازم داریم به‌خصوص این هفته‌ای که پیش رویتان است و روز نمادهاست، روز رسانه است. یحیی را زنجیر کردند، حالا دیگر شنیدید. مردم غور، که الان در افغانستان می‌افتد، یک مردم با غیرتی بودند. همان دوره‌ای که معاویه همه‌جا آیین‌نامه زده بود که باید امیرالمؤمنین را سبّ کنید و دشنام دهید، آن‌ها نکردند. گفتند: اگر می‌توانی بیا ما را وادار کن. مرد کم نبوده در تاریخ، و اتفاقاً معاویه هیچ غلطی هم نتوانست بکند. زنجیر یحیی‌بن‌زید دستشان رسید. زنجیری که یحیی را با آن زنجیر کرده بودند، مردانشان همه از زنجیرش یکی یک انگشتر ساختند کردند دستشان. زنجیر یحیی بن زید شد پرچم مبارزه. نسل‌به‌نسل باید این فرهنگ خون‌خواهی و انتقام برود تا بتوانند بجهند، تا بتوانند مقاومت کنند، تا هضم نشوند در هژمونی اُموی و عباسی آن روز. شما خون‌خواهی را در جوانانتان نگه دارید دشمن را می‌کشید یا نه را نمی‌دانم؛ اما خودت را حفظ می‌کنی در مقابل این قدرت اهریمنی. ما به این نیازمندیم، به لحاظ تربیتی نیازمندیم. این را نگهش داریم نسل‌به‌نسل. گفتند تا رسید به ما. زیارت عاشورا به ما نشان داده؛ بین یک ای‌کاش و یک آرزو، ما را دارد تربیت می‌کند. در زیارت اربعین و در زیارت وارث می‌گوید: «يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَكُمْ فَأَفُوزَ مَعَكُمْ فَوْزًا عَظِيمًا»؛ کاش من با شما بودم، به آن فوز عظیم می‌رسیدم. کاش یک تیر به تن من می‌خورد. کاش نیزه‌ای که بدن نازنینت را آن‌طور مجروح کرد، به من می‌خورد.

زیارت عاشورا می‌گوید: «وَ ارْزُقْنِي طَلَبَ ثَارِكَ مَعَ إِمَامٍ هُدًى مَنْصُورٍ»؛ طلب ثار را از خدای متعال می‌خواهی. «طلب ثار» نون شب من است. روضه برای این است که طلب ثار اباعبدالله نون شب آدم‌ها شود. فرق اهل روضه با غیر اهل روضه این است که آن‌هایی که اهل روضه هستند، چون هر شب هی ای‌کاش گفتند در مقابل گودی قتلگاه و جاهای

دیگر، این‌ها نون شب‌شان انتقام حسین است. عرض کردم انتقامش هم خون بیشتر ریختن نیست، فرج برمی‌گرداند به اهل‌بیت و به مردم و مستضعفان.

پنجاه و پنجمین نشست سراسری جنبش عدالتخواه دانشجویی

یادبود امام مستضعفان شهید سیدعلی حسینی خامنه‌ای

منبع آزمون: جزوه‌ی
«خونخواهی؛ قصاص یا انتقام»



۲ تا ۶ شهریورماه ۱۴۰۵

مشهد مقدس

شرکت در آزمون و ثبت نام

ویژهٔ دانشجویان

پشتیبانی نشست در پیام‌رسان‌ها

NESHAST55 _ ADMIN

Edalatkhahi